۲۳ ورق مختلف السطر طول ۲۲ عرض ۱۶

وقفی مرحوم میرزا رضاخان نائینی ۱۵ امرداد ۱۳۱۱

قبض ۱۹۴۵

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب رساله در بیان حقیقت سیمرغ و کوه قاف وغیره ـ فارسی

مصنف مجدالاشراف شیرازی ذهبی
مؤلف

خطی مختلف الخط والسطر
چاپی

سال طبع یا تحریر ـــ عدد اوراق ۲۳

جزء کتب حکمت عرفان خطی شماره ۶۰۶ خ

شماره عمومی ۵۸۶ شماره قبض ۱۹۴۵

واقف میرزا رضاخان نائینی تاریخ وقف مرداد ـ ۱۳۱۱

طول ۲۲ عرض ۱۶ سانتیمتر قفسه

ضمیمه جواب ایرادهائی که میر در جواب مولی ردم داده است که پای استدلالیان چوبین بود با براهین سخت بی‌تمکین بود (منظم)

ضمیمه آن رساله جزء اصل ... کتاب ...

۸۲/۷/۱

باسمه تعالی

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	رساله در حقیقت سیمرغ		
	درجه نفاست	نفیس	نوع	خطی ✓ / چاپ سنگی
	شماره اموالی	۵۸۶	اندازه	۱۶×۲۲
	قطع	وزیری	تعداد اوراق	۲۳
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد
	نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
	نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد / ندارد
	نیاز به مرمت اوراق	دارد / ندارد	نیاز به دوخت عطف	دارد / ندارد ✓
	نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد
	نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد

بررسی کنندگان: ۱. ... ۲. ...
۳. ... ناظر:

اقدامات انجام شده:

تاریخ بررسی: ۸۴/۱۰/۲۰ تاریخ اقدام:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لا اله الا هو حمدا لا تدرکه العقول ولا اوهام الفحول من العلماء والحکماء الراسخین فی الفروع والاصول بل حمدا لائق لا یحصی کما هو حامد لنفسه لنفیسه المقدسه عن شوائب النقصان التی هی عنقاء قاف القرب والسیمرغ اوج الوصول لا یرقی الیه الطیور ولا یجد الا عند السئول ما دامت العوالم والدهور بلا تصادم واقول والصلوة والسلام علی اشرف خلقه واکرم نعمته علی کل بریته وعلی ما سواه المامور باتقان الشرائع والآداب الحکم من اقواله وافعاله واحواله وراسها لنفی العالم المعبرة بالشریعة والطریقة والحقیقة والمعرفة الالهیه لتکمیل طوایف العباد کل بحسبه بالعلوم بالمبدء والمعاد وتحریکهم بالشوق الذاتی فی تلک المزرعة والنشاة الدنیاویه بتهیاء المحصول للنشاة الاخرویه التی الیها یعود رسول ثم السلام علی الائمة الکرام البررة هم قوائم الدین واساس المعرفة والیقین واسناد المجاهدین وبراهین المتقین وعترة خیرة رب العالمین الذین من عرفهم فقد عرف الله ومن جهلهم فقد جهل الله ومن اعتصم بهم فقد اعتصم بالله بل هیکلهم عین الوجود وعلانیة المعبود بنصهم ونص الحضرت الرسول صلی الله علیه وعلیهم اجمعین بل هم السائلون المجیبون بامر ربهم فی کل مسئول ثم بعد سؤال فرمود یکی از دوستان

[illegible]

روحانی واخوان ایمانی و اولیاء ربانی حبیبی ولبیبی وشفیقی میرزا محمد جعفر طبیب کاشانی وفقه الله لما یحب ویرضی حکیمباشی الملقب بطبیب الفتوح فی لسان الولاة ابقاه الله لتربیة السلاک والعباد والزهاد المعتکفین فی المسجد النساک وایصالهم الی الدیر الروحانی والکعبة الانسانیه والباب الالهی النورانی بالحالات المعنویة والمقامات الکشفیة العینیه والعیانیه الخاصه للرجال والاولیاء البالغین فی تلک السلسلة العلیة الرضویة الذهبیه علی صاحبها الاف الثناء والتحیة از حقیقت سیمرغ وکوه قاف وخصوصیت بینهما ووجه اصطلاح اهل معرفة در این دو اسم که در این دو کتب خود ذکر فرموده اند چیست ومخاطب و منظور کیست فبناء علیه عرض میشود باقلت بضاعت عقلی واستطاعت عرفانی وهجوم کسالت وغموم از ملاقات وصحبت اهل رسوم وعدم فراغت از دست کوتاه دستان بل سد ستان ابناء زمان واخلاء داخلی وخارجی دوران که جمله اهل غفلت وبطالت اند ونمیگویند الا از درهم ودیناری ونمیجویند الا استر وحماری ونمیخواهند الا ثروت ومجالست اشراری واجتناب نمیکنند الا از مجالست ابراری وخدمت فقراء باب الله ذوی الکرامات والاسرار کما وردت اوصافهم بلسان اهل العصمة والصدیقین الکبار قال رسول الله صلوات الله علیه واله وسلم سیاتی زمان علی امتی لا یبقی من الایمان الا رسمه ومن الاسلام الا اسمه ومن القرآن الا درسه همتهم بطونهم دینهم دنانیرهم قبلتهم نساءهم لا بقلیل یقنعون ولا بکثیر یشبعون

یفرون من العلماء والفقراء کما یفر الغنم من الذئب فحینئذ ابتلاهم بثلاث بلیات
الاول رفع البرکة الحدیث بطوله فی الواقع ونفس الامر دوره آخر الزمان نسبت اهل
حقیقت وسر دین کمیاب چه وارد است المؤمنة اعز من المؤمن والمؤمن اعز
من الکبریت الاحمر هل وجد منکم الکبریت الاحمر واهل عرفان وایقان ومؤمنین
نادر بل نایاب یعنی مجاور خلوت از غیر مستور و پنهان در قباب عزت وحدت
وغیرت صمدیت اند جل مجده که چشم هر خارجی بجمال مبارک ایشان نیفتد چه
در احادیث قدسیه حق تعالی میفرماید اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم ودر این تنگنای
عرصه ادمیت و مردمیت لسان حال فقیر مترنم باین شعر است ما فی الدیار مجاوب
الا النداء المصوت فاقول این احبتی فلجاب این احبتی فمرحبا بک ثم مرحبا بک
واهلا یا خلیلی انت بحول الله من الاولیاء الذین متعاهدین لوقتهم لیسوا بمقصرین
فی عمرهم لطلب مطلوبهم ومنظورهم وقتا من الاوقات وانا من الاناث حضرت
معصوم علیه السلام دستور العمل فرموده فوت الوقت اشد من فوت الروح بلی
علامت طالب کامل واشتهای صادق غیر کاذب همین است که همواره در صدد
تکمیل وتحصیل اعلام و آثار مطلوب واشارات محبوب وعبارات واستعارات
واصطلاحات مرغوبه مبدا ولما اهل ایقان وعرفان وقلوب بجهة حصول معرفت
خود وزیادتی حیرت وارادت باشند ومهما امکن دقیقه خود را فارغ نگذارد
وعمر شریف را بعبث وغفلت نگذرانند چه فرموده اند هی النفس ان لم تشغلها شغلتک

یعنی

یعنی این نفس است اگر تو مشغول نکنی او را او مشغول میکند ترا بزرگان فرموده اند دست
از طلب ندارم تا کام من براید یا جان رسد بجانان یا جان ز تن براید بدانکه سیمرغ و عنقاء
بروزن حمراء دو لفظ مترادف اند که بر حقیقت واحده اطلاق کرده میشود اول فارسی وثانی
عربی است و باصطلاح اهل العلم واللغة طائریست معروف الاسم مجهول الجسد لا یراه
احد یا طایر بزرگیست که بلند پرواز است یا امر بزرگیست یا شخصی است که در اقصی بلاد
میرود ودیده نمیشود خبرش در میانست واثری از آن نیست والقاف کوهی است محیط
بارض یا از زمرد است ونیست بلدی مگر در آن رگی است از آن کوه وموکل است بر آن ملکی
هرگاه اراده کند حق تعالی آنکه هلاک کند قومی را امر میکند که حرکت دهد آن رگ را پس بجنباند و فرو
برد آنها را از زمین یا اسم از برای قمر است این است معانی لغویه وعلمیه آن دو که ایراد آنها
از باب ظهور مطلبی است که پس از بیانات وتحقیق اهل معرفت وحکمت ظاهر میگردد
که هر یک از این معانی اگر چه قشر است ولیکن با حقیقت لب مناسبتی کلی دارد واما معنی
اصطلاحی سیمرغ وکوه قاف عند ارباب اهل معرفت موقوف بترتیب دو مقدمه حکمیه وعلمیه
عرفانیه است مع مقالتین وخاتمه وختم الخاتمه مقدمه از مسائل الهیه حکمیه است که
متفرع میگردد بر آن مطالبی چند عرفانیه ومقدمه ثانیه از مسائل عرفانیه است که متفرع
میگردد بر آن مطالبی چند حکمیه صغرویه از ترتیب مقدمتین با یکدیگر در خاتمه نتیجه
حاصل میشود ومقصود جناب سامی از حقیقت معانی سیمرغ وکوه قاف ظاهر میگردد
بعلاوه در خاتمه فقراتی از اوضاع آخر الزمان وحدوث دول متحابه داخله وخارجه

وظهور مصالح کلیه وملت و پیراستکی از نقایص تکوینیه و تشریعیه و مستعد کردیدن زمان و اهلش از برای ظهور حضرت حجة الله فی الملک والملکوت است عجل الله فرجه وسهل الله مخرجه وختم الخاتمة فقرائی از اوضاع ظهور است درین ملت ظاهرا باطنا کما سیاتی اما المقدمة الحکمیة بدانکه حکمای اسلامیین از متاخرین که در واقع فقهای متالهین هستند که مطابق کرده اند قواعد برهانیه خودرا با شرع مبین ناموس اکبر متین طابق النعل بالنعل والقذة بالقذة حتی معاد جسمانی ومعراج جسمانی را که غالب از فلاسفه متقدمین و اقدمین منکر کردیده اند بدلائل سخیفه خود ولیکن جناب فاضل نورعی وحکیم اللمعی وعارفنا وحدة صدر المتالهین اخوند ملا صدرای لا زالت اشراقاته الحکمیة علی قوائل المستعدین وهیاکل الطالبین که من جمله حکماء اسلامیین است بل صدرهم برهان حکمی در اثبات وبیان معراج جسمانی ومعاد جسمانی اقامه فرموده و تضعیف نموده است از حکماء اشراقیین ومشائین ورواقیین را عوده سیما رئیسهم الشیخ ابوعلی بن سینا بقواعد کامله وبراهین تامه واشراقاتی وافیه که ذکر انها در اینجا موجب تطویل است حتی میکوید بللت اذهانهم فی کیفیة المعاد حتی رضیت انفسهم بالتقلید فی هذه المسئلة المهمة لغموضها انتهی کلامه وان شئت فارجع الی الکتب الحکمیة الموجودة فی زماننا هذا من المجمل والمفصل تجد مصداق قولنا فیها وانطائفه از حکماء الباء متالهین مشرب بسیط خاص درباب وحدة وجود وموجود وربط حادث با قدیم که عمده از مطالب حکمیه است حضوصا جناب صدر المتالهین را که مطابق با احکام الهیه نقلیه از شریعت ختمیه محمدیه

نقضها

صح

نقضها و تضیفها و تحقیق این مطلب بزرک ومقصد سترک احتیاج بطوامیر علیحده مفصله دارد ودرین مختصر رساله شرذمه از آن عرض میشود که بصیره جهت مقصود باشد اولا میباید دانست که حکماء الهیین اسلامیین در بعضی مسائل با یکدیکر متفقند ومتحدند ودر برخی دیکر مختلف ومن جمله مسائل مختلف فیها مسئله اصالت وجود وماهیت است که بعضی از اکابر با صالت ماهیت رفته اند از قبیل جناب مستطاب شیخ المشایخ الشیخ شهاب الدین سهروردی که از اجله اهل معرفة درین سلسله علیه ذهبیه وازعظماء اهل اشراق در طریق حکمت میباشند باصالت ماهیت رفته وبرخی از بزرکان واساتید معظم معتمد علیهم باصالت وجود وموجود رفته اند مثل جناب اخوند معزی الیه که در اوایل مثل استاد خود میرداماد یعنی جناب مستطاب با اسلوب وا طمطراق میرمحمد باقر اجرین که در سوق عبارات وبیان مطالب طوری خاص وطریق خاص الخاص دارند تا شنیاله باصالت ماهیت بوده پس از ان بالهام ربانی قائل باصالت وجود کردیده وبا جناب شیخ بزرکوار ذوی الاسرار مشاجره ومجادلهها دارند فقیر محض وضوح مطلب وجمع مشرب وحقیقت مذهب در اصاله وجود یکی از دلائل طرفین را ذکر میکنم جناب شیخ معزی الیه ومن یحذو حذوه قائل اند بانکه اکر بوده باشد وجود در اعیان خارجیه یعنی اشیاء کونیه صفت موجوده از برای ماهیت انها پس این ماهیت در خارج قابل وظرف خواهد بود از برای وجود اشیاء وقابل حرمه وجودش قبل از وجود مقبول باشد که بتواند قابل واقع شود لازم میاید که وجودی مقدم بر وجود باشد وتقدم شیء بر نفس

طلب ما

فبناء علیه لازم دلیل اینست که از برای وجود اشیاء تحصل و تاصلی در خارج نیست بلکه امر اصیل
در خارج همان ماهیت اشیاء است وجناب آخوند معزی الیه در جواب میگوید که بودن وجود
در خارج و تحققش در اعیان از اشیائیکه از برای آنها ماهیتی است مخصوص صدر لازم نیست واتصافی ندارد
که ماهیت آن شیء قابل از برای وجود ان باشد بلکه نسبت در میانه وجود و ماهیت اشیاء
نسبتی است اتحادیه نه انکه نسبتی است ارتباطیه که بین اثنین باشد بعبارة اخری یعنی ماهیت اشیا
در خارج عین وجود آنها است نه انکه ماهیت شیء است مستقل بنفسه در خارج و وجود هم امری دیگر است
که در میانه آن دو امر استقلالی اتصافی و نسبتی باشد بلکه هر دو عین یکدیگر و در خارج متحدند
واما اتصاف ماهیت بوجود نیست مگر در ظرف تحلیل ذهن زیرا که وجود از عوارض تحلیلیه
ماهیت است کما بین فی موضعه پس از این دلیل که نمونه ایست از دلایل متقنه اهل برهان و
حکمت واضح میگردد که وجود امری است مستقل بنفسه در خارج و ماهیت امر نسبی اعتباری
و متحد با وجود است بعبارة اخری ماهیات حدود اشیاء است و وجودات حقایق اشیاء است
و موجودات عالم مطلقا مرکب اند از وجود و ماهیت نه در خارج بلکه در ظرف تحلیل ذهن
و اما در خارج متحدند از اینجهة کسانیکه قائل بعروض ماهیت از برای وجود شده اند مثل طایفه
ازصوفیه که گفته اند من وتو عارض ذات وجودیم مشبکهای مشکوة شهودیم یا کسانیکه
بالعکس قائل شده اند بعروض وجود از برای ماهیت مثل طایفه مشائین که گفته اند اعیان
همه شیشه های گوناگون بود کافتاد در ان پرتو خورشید وجود هر شیشه که زرد بود یا سرخ
و کبود خورشید در آن بانچه میبود نمود یا کسانیکه قائل بعارض و معروض نیستند
بها

بلکه قائل باتحاد در میانه وجود و ماهیت اند مثل جناب صدر المتالهین و من فی طبقته چنانکه
جمیع طوایف ثلثه با این اختلاف در مشرب قائل اند که در خارج بیش از یک حقیقت افرادیه موجود
نیست که وحدت و تشخصیت دارد بلا ترکیب فی الخارج عروض و ترکیب بنا بر هر یک از مشارب
ثلثه مذکوره در ظرف ذهن و تحلیل عقل است دخلی بخارج ندارد قال صدر المتالهین فی
المشاعر ولقد کنت فی سالف الزمان شدید الذب عن تحصیل الماهیات واعتباریة الوجود
حتی هدانی ربی وارانی برهانه فانکشف لی فی غایة الانکشاف ان الامر فیهما علی عکس ما
تصوروه وقرروه فالحمد لله الذی اخرجنی عن ظلمات الوهم بنور الفهم و ازاح عن قلبی سحب
تلک الشکوک لطلوع شمس الحقیقة وثبتنی علی القول الثابت فی الحیوة الدنیا والاخرة فالوجودات
حقایق متاصلة والماهیات هی الاعیان الثابتة التی ما شمت رائحة الوجود اصلا لیست
الوجودات الا اشعة واضواء للنور الحقیقی والوجود القیومی جلت کبریائه الا ان لکل منها
نعوتا ذاتیه ومعانی عقلیه هی المسماه بالماهیات انتهی کلامه جمع و تحقیق وبالجمله
ونفس الامر در نظر حکیم عارف بمعارف وعریف متتبع جالس بین العالمین نزاع در میانه این دو طایفه
بزرگ در این مقصد مشترک لفظی و راجع بمطلب واحد است زیرا که طرفین اتفاق دارند که حق تعالی
عز و جل ماهیتش عین وجود است که واجب الوجود بالذات للذات صرف الکمالات المنزه
عن الاضافات بل یجب بسیط بلا شائبه من الترکیب سواء کان خارجا او ذهنا و محال است
که ماهیتش عین وجود او جل کبریائه نباشد بلکه غیر او باشد چه وهما چه عقلا چه کشفا
چه عیانا واما ممکن الوجود ماهیتش عین وجود اوست در ظرف خارج که متحد با او است

ومغایرت واما غیر وجود اوست ذهنا وعقلا وکشفا از نیجهة است که حکما گفته اند کل ممکن
زوج ترکیبی پس ممکن الوجود بنظر دقیق تحلیلی مرکب از دو امر است یکی از آن دو امریست بالاصاله
و عین تحصل وصرف تاصل در ظرف خارج میخواهد آنرا وجودش نامند در نزد طایفه
و ماهیتش نامند و در نزد طایفه دیگر اما ماهیت بمعنی اعم که ما به الشیء هو هو باشد چنانکه
خواهد و ثانی از آن دو امر ترکیبی تحلیلی امریست بالتبع مر امر اول بالاصاله که نیست الا عین اعتبار .
وصرف انتزاع و بهیچوجه منشاء آثار در خارج نمیتواند واقع شود الا بطفیل آن امر سابق بالاصاله
میخواهد آنرا طایفه ماهیتش خوانند وطایفه دیگر وجودش دانند یعنی امر عرضی فبناء علی ذلک
کسانیکه وجود را اصیل میدانند ومنشاء جمیع آثار لامحاله ماهیت را تعبیر بکلی ما یقال فی جواب
ما هو میکنند که امریست مسبغی انتزاعی ذهنی غیر مستقل بنفسه در خارج وماهیت باینمعنی
را ماهیت بمعنی اخص میگویند که اطلاق بر امر متاصل فی الخارج ابدا نمیشود وکسانیکه ماهیت
را اصیل میدانند وما یترتب علیه الآثار مثل جناب شیخ اشراق ومن یحذو حذوه
آنرا بما به الشیء هو هو تعبیر میکنند لامحاله وماهیت باینمعنی را ماهیت بمعنی اعم میگویند
که اطلاق بر امر خارجی وذهنی هردو میشود ودر این صورت مرادف با وجود ذاتیه حقیقتیه است
واین طایفه وجود را امری غیر مستقل بنفسه میشمارند نه آنکه ماهیت بمعنی اعم را که امر مقول
فی جواب ما هو است متحصل واصیل بدانند هیچکس تفوه باینکلام نخواهد کرد که از برای او
ادنی مسکه ودرک وذوقی باشد خاصه چنین شیخ بزرگواری که ذوالرئاستین و
جالس بین العالمین من الحکمة والمعرفة هستند ومقام ایشان بمراتب چند فوق مقام علم و

کشف علمی است بلکه فایض بکشف قلبی است وعینی وعیانی میباشد عیب نیست که شیخ اشراق
میناامند ایشانرا وکشف علمی اول درجه کشفهای اهل معرفت ونهایت درجه اهل علم و
صوریست که بدون اختیار شخص مطالب مشکله ومقاصد مهمه معضله دفعة واحدة وارد بر قلب
میشود که اگر بخواهد شخص آنرا تعبیر بالفاظ نموده وکسوت حروف وکلمات بپوشاند مثنوی
هفتاد من کاغذ شود کما لا یخفی علی السالک فی الطریقة الذهبیة الرضویة علیه السلام
از افلاطون الهی منقول است که عندنا الوف الوف من المسائل الالهیة لم نجد علیها برهانا
واین نیست مگر معنی کشف علمی پس جناب شیخ با علو درجه کشفی که دارند چگونه قائل باصالت
ماهیت باینمعنی میشوند بلکه مقصود ایشان همان ماهیت بمعنی اعم است که ما به الشیء هو هو
باشد که مرادف با هستی وانیت وجود است فافهم واغتنم التوفیق واز جمله احادیثیکه دلیل
بر اصالت ماهیت است علی الظاهر این حدیث است که حضرت معصوم میفرماید ان الله خلق
الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره چراکه قاطبه اهل حکمت وجمهور اهل معرفت بر این رفته اند
که وجود ونور وعلم وشهود الفاظ مترادفه چند هستند که اطلاق بیک حقیقت واحده
میشود پس لازم معنی حدیث این است که ماهیات اشیاء در واقع امور یست متاصله
ونور وجود امریست وارد بر آنها واما باینمعنی بر حسب معنی ونظر اول جلیل است
اما بنظر دقیق تا نور خلقت خلق در ظلمت عبارت از موجودیت اشیاء است بوجود
علی حقیقی که آنرا بلسان شریعت مشیت مینامند وبلسان طریقت وحکمت حق مخلوق
به وفیض اقدس میگویند وبلسان حقیقت ساکن وظهور الازل واعلی المراتب والنبا

میخوانند و پس از آن موجود گردید بوجود علمی است که رش علیهم من نوره اشاره بآنست
و از فیض مقدس گفته‌اند اما فیض اقدس را حضرت معصوم ظلمت فرموده است از جهة آنکه
در آن محل امتیاز فیما بین اشیاء علی التفصیل نیست بلکه درهم مندرج و مندمج در کمال
ابهام میباشند و امتیاز در آنجا محض اعتبار بل اعتبار محض است لا بالحقیقة و امتیاز حقیقی
منحصر بوجود خارجی است لهذا عدم امتیاز را تعبیر بظلمت فرموده‌اند و مصداق ذلک
قول الله تعالی ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما یعنی سموات و ارضین بودند.
در خلوت اولیه علمیه یکی و درهم پس منقسم و ممتاز کردانیدیم آنهارا پس از آن ما ج در
جلوت ثانویه کونیه و عالم خارج پس از این بیانات واضح و محقق گردید که ممکن الوجود
مطلقا مرکب است در تحلیل عقل از دو امر که احدهما مستقل بنفسه است و ثانیهما یعنی
اعتباری غیر مستقل فانت بالخیال ان امر استقلالی را همان طور که وجود و نور
و شهود و علم میتوانی خواند ماهیت هم میتوانی گفت آنرا اما نه ماهیت منطقی که
عبارت از امر کلی عقلی اعتباری انتزاعی است ما یقال فی جواب ما هو است بلکه بمعنی ما به
الشیء هو هو است که مرادف با هستی میشود تدبر نما پس باقی ماند مطلب مهمی دیگر
که مقصود بالذات اوست و هو ربط این ممکن حادث است با حق قدیم جل جلاله و عم نواله
و عظم شأنه و امتنانه که از مسائل معظمه و مقاصد معضله است که مزال اقدام رجال از
اهل حکمت و عرفان و حال است که باجناب سید السند جدی الاعلی المعتمد المستند و
فی علوم الشریعة و الطریقة و الحقیقة و المعتمد عمدة المجد السید قطب الدین محمد التبریزی ثم

الشیرازی

ثم الشیرازی روحی فداه مقالاته العلیه در رساله ابداعیه خود میفرماید یا سائلا عن فهم
اعظم حکمة هل کیف ربط الحادثات جمیعها بالوحدة الازلیة العلیا و عن سبب اختلاف
شریفها و وضیعها عظمی مسائل حکمة فیها لقد حار بعقول بصیرها و سمیعها و در بیان این مسئله
واضح میشود معنی وحدت وجود یکه در لسان حکمت و معرفت مقرر است مطابق با آیات و
اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام بلکه متخذ است از انوار مصباح مشکوة ولایت ایشان
که بزرگان اهل حکمت و معرفت پس از سلوک ملی در اوایل سالها بمشی عرفانی در اواخر
بریاضات شاقه بدنیه و مجاهدات تامه نفسانیه و بستگی کامل بعلماء ربانیین و اولیاء
صمدانیین ادام الله اظلال انوارهم و اقمار ولایتهم فی قلوب الفقراء الطالبین و السلاک
الالهیین العاشقین الراضیین المرضیین تحصیل نموده و دارا گردیده بل متحقق بحقایق
بحر نور توحید الهی و بسبب پناه بکشتی ولایت اهلبیت عصمت علیه السلام در ساحل
نجات صاحبان منزل و مقام ما لا کلام و طریقه فقر ملوک در نهایت سیر و سلوک
شده اند   بدانکه در میانه واجب و ممکن بعضی قائل باشتراک لفظی
گردیده اند و لفظ وجود را مشترک میدانند بینهما مثل لفظ عین که مشترک است
در میانه هفتاد معنی از چشم و چشمه و انار و غیرها و برخی قائل باشتراک معنوی
شده اند که حقیقت وجود را مشترک در میانه واجب و ممکن میدانند مثل حقیقت
سواد و بیاض و مقدار و غیرها از مقولات عشره جواهر و اعراض که مشترک است
در میانه افراد مختلفه اینها کما بین فی موضعه و اساطینه بر آنند که اطلاق مفهوم

تنبیه و

وجود بر واجب قديم ازلى بالذات جل مجده وممكن جاذب هر دو بالحقيقه ميشود نهايت بنحو
ضعف وشدت نه بنحو تساوى كه از اقسام متواطى شمرده شود بل بنحو تشكيك مثل ساير مفاهيم
وكليات تشكيكيه كه اطلاق انها بر افراد خود بنحو اوليت و اولويت وتقدم وتاخر ميشود
واين نحو اشتراكرا اشتراك فردى مينامند وجمعى بكر قائل بحقيقت ومجاز شده اند نه انهم
بحقيقت ومجاز اصطلاحى منطقى كه در اقسام متكثر المعنى شمرده شود بلكه حقيقت و
مجاز اشراقى باين معنى كه لفظ وجود ومفهوم ان بحضرت واجب الوجود بالحقيقه اطلاق ميشود
ودر ممكن الوجود بالمجاز اطلاق ميشود وممكن را ظهور و اشراق نور واجب ميدانند اما اشتراك
لفظى ومعنوى هر دو مخالف احكام شريعت ختميه محمديه است صلى الله عليه واله بخلاف حقيقت و
مجاز كما قال سيد المعتمد فى فصل الخطاب رحمه وفد امعالاته العرفانية الحكمية العلمية لقد
كان ذات الله حقا ولم يكن مع الله شئ كائن بالهوية كذلكم الآن كما كان لم يزل
ولم يك معه الشئ قبل المشية فليس لها معنى المشاركة التى توهمها اهل العقول الضعيفة
وليس اشتراك فى معانى صفاته تعالى بنحو الحكمة العلوية وقول اشتراكات الصفات بلازم
لتحديده فى عقلنا بالضروره ومن حده فقد عده مع خلقه فيبطل معنى القول بالازلية
فما كان مفهوم الوجود مشتركا وليس اشتراك فيه عند الرواية وتوحيد شئ عجاب وليس من
يشاركه فى ذاته الازلية وما كان ايضا شركة اللفظ وحده وفى خلقه معنى الصفات الحميدة
لقد صدق الاشتراك بهمنا وليس بنهج الحكمة العلوية ولكن امير المومنين اشار فى
جواب كميل باصطلاح الحقيقة ومعنى المجاز والحقيقة شايع لدى عرفاء الله عند العبارة

وفى

ولكن لدى المحقق ليس اصطلاحهم بتقليد علم الحكمة الفلسفية لان المجاز والحقيقة عندهم
يقال للمفهوم المعانى الكثيرة وتوحيد خرب العارفين توحده بلا عدد من غير شوب بكثرة
وبين المجاز والحقيقة عندنا علاقة قيوميه وامتياز وفى مشهد العرفان تلك علاقة
حقيقية قيومية للبرية وبينهما عند الذين تفلسفوا خيالا لانهم لا مثل تلك العلاقة
بدانكه اين مشرب حقيقت ومجاز اشراقى خاص اهل معرفت وبزركان اين سلسله ذهبيه است
كه مكتسب از انوار ولايت اهل عصمت عليهم السلام مطابق ايات قرانيه واخبار واحاديث فرقانيه است
بعضى از حكماء متالهين هم باين مذهب رفته مثل جناب اخوند معزى اليه كه كلمات ملفوق و
منسوب بعبارات وامثله چنداست كه حاكى از حقيقت ومجاز اشراقى است كما لا يخفى على المتتبع
فى كتبه واين حقيقت ومجاز همان مذهب ظل وذى ظل است كه در كلام مبين الهى بقرآن بان حكمى رااست
كلام حقتعالى دستور العمل عباد است از براى تشخيص مقر و منكر ليميز الله الخبيث من الطيب
قال الله تعالى الم تر الى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس
عليه دليلا يعنى ايا نكاه نميكنى بسوى پروردكار خود كه چكونه انبساط داده است
نور خود را واكر بخواهد هر اينه ساكن قرار ميدهد انرا بعد از آن قرار داديم شمس را
براو دليل وحضرت مولانا على ابن موسى الرضا عليهما السلام در جواب عمران صابى
فرمود قال يا سيدى الا تخبرنى عن الابداع خلق هو ام غير خلق قال الرضا عليه الصلوة
والسلام بل خلق ساكن لا يدرك بالسكون وانما صار خلقا لانه شئ محدث والله الذى
احدثه فصار خلقا له وانما هو الله سبحانه وخلقه لا ثالث بينهما ولا ثالث غيرهما الحد

بطوله وکذلک حضرت صادق علیه السلام در جواب مفضل بن عمر الجعفی میفرماید واعلم یا مفضل
انه لیس من الاحد والواحد الا کما بین الحرکة والسکون او بین الکاف والنون لا
تصال نور الذات قائمة بذاتها وهو قوله تعالی الم تر الی ربک کیف مد الظل الآیة
پس این خلق ساکن باصطلاح حضرت معصوم علیه السلام همان نور و ظل حق تعالی است
که حضرت معصوم دیگر علیه السلام مرتبه ظهور از حضرت احدیت مسمی بواحد
فرموده بعینه همان مشیت است که حضرت رضا علیه السلام میفرماید المشیة والارادة
والابداع اسماؤها ثلثة ومعناها واحد وغیر ازین دو که ظل و ذی ظل است
دیگر چیزی نیست که ثالث از برای این دو باشد یا رابطه بینهما باشد و اینمعنی
صریح در حقیقت و مجاز اشراقی است که اهل معرفت قائل اند متاسیا با امام خود
چه حضرت مولی العلی بل مولی الموالی علیه السلام در جواب جناب کمیل ابن زیاد بتصریح تحقیقت
فرموده فلهذا الاطلاق مفهوم وجود بر حقیقت واجبیه قدیمه که ذی ظل است
جلت کبریائها میشود واما بالحقیقة واطلاق بر حقیقت امکانیه حادثه هم میشود
که ظل و مجاز آن حقیقت قدیمه و اشراق و علامت اوست اما بالمجاز اگر کسی
بگوید که حقیقت و مجاز را لابد از علاقه ایست بینهما در اینجا حضرت معصوم علیه السلام
نفی علاقه را بالکلیه فرمود پس از رفع علاقه دیگر حقیقت و مجازی باقی نمیماند
مجاز جواب عرض میشود که علاقه هر حقیقت و مجازی در خور خود اوست باینمعنی اگر
از سنخ و جنس آن حقیقت باشد لابد است از علاقه بینهما والا فلا مثل انسان شجاع

واسد

واسد که حیوان مفترس است در سنخ شجاعت شریک اند و هر دو دارای جنس و ماده اند بینهما صرف شجاعت است نهایت شیر اقوی از شجاعت
انسان شجاع است لهذا میگویند که حقیقت شجاعت موجود در شیر است و مجاز در کسی که جهة ضعف شجاعت است در انسان موجود است
اما در واجب الوجود و ممکن الوجود چنین نیست بلکه اطلاق لفظ وجود اولا و بالذات بر حقیقت وجود قدیمه اقدسیه حقیقت علمیه
میشود که بالکنه والذات مجهول است بلکه در غیب و مجهول مطلق است و ثانیا و بالعرض بر حقیقت واحدیه ممکنه حادثه میشود که ظل
و مجاز اوست والبته مجهول بالکنه است و رابطه و علاقه در میانه امر مجهول بالکنه لا محاله مجهول خواهد بود چنانکه بیانش خواهد شد
واگر مجهول الکنه نبودی چگونه بعضی قائل میشدند که ممکن همین واجب است و بعضی قائل میشدند که ممکن از سنخ واجب است و بعضی قائل
میشدند که ممکن مجاز واجب است و بعضی قائل میشدند که ممکن خلقی است مقابل واجب بتقابل تام بلکه تضاد که بهیچوجه تناسبی بینهما نیست
بلکه تباین کلی است مخالف رای معصوم که تباین رای الممکن واجب صفتی میفرمایند نه عزلتی چنانکه خواهد آمد و جمیع
این عبارات و مذاهب در میانه متقدمین و متاخرین متداول است و شرحش طولانی و بسیار است که این مختصر گنجایش بیان اظهار انها را ندارد
ولیکن رجوع کلیه که مدخلیه فرمایند حصور در این سه شق است بعضی از آنها راجع به تشبیه صرف شق اول و سیم و برخی راجع بتنزیه
صرف است یعنی قول اخیر و بعضی راجع بامریست بین امرین که نه تشبیه صرف است و نه تنزیه صرف یعنی شق دویم
و چهارم و از این شقوق ثلثه ممدوح اهل معرفت نیست مگر شق اخیر که منصوص اهل بیت اطهار علیهم السلام است یعنی طریقه
حقیقت و مجاز و طریقه ظل و ذی ظل که در دوام و بقای الدهر هر دو راجع بیک مقصد خواهد بود و ما سواهما فقد ابطل
یعنی آن باطل و ضعیف و قائل پس حق مذهب و مذهب حق همان امر بین الامرین است در میانه تشبیه و تعطیل
باینمعنی که ممکن الوجود ظهور حضرت واجب الوجود و ظل نوری و مجاز و اشراق اوست نه انکه از سنخ و جنس ذات
حق و بلکه ممکن را ادراک هر دو بسیاریست ابدا تعالی عن ذلک علوا کبیرا و واجب الوجود قدیم ازلی
ابدی الذات والصفات حقیقت باطنی و قیوم ممکن است نه انکه ممکن العیاذ بالله عین و سنخ و طور او
است چنانکه صریح مذهب صوفیه ملحده و برهمنان از اهل جوک و غیره است که موجب کفر و زندقه است
چرا که واجب را تنزل در مرتبه ممکن و ممکن را اعتلا و طور واجب میدانند واما حضرت فیلسوف ...

وکمرلنک از حضرت شاه ولایت در طریقه الدین والمذهب که مشرب عذب توحید حقیقی تحقیق و تدبر بر شان
حالتی النعمی بالنعلی جاری از بحر توحید غیر متناهی حضرات اهلبیت عصمت علیهم السلام و مستفاد از کلمات حقه معجز بیان
آینه در ربط ممکن با واجب و حالت با قدیم و وحدت وجود حقه چنین تکلم فرموده اند که ذات یک رب و نور کل
حقیقت است و مجاز حق است و ضعف ع بطون است و ظهور که حضرت صادق علیه السلام میفرماید التوحید ظاهره فی
باطنه و باطنه فی ظاهره در جای دیگر میفرماید داخل فی الاشیاء لا کدخول الشیء فی الشیء و خارج عن
الاشیاء لا کخروج شیء عن شیء و حضرت مولی الموالی علی امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده داخل فی الاشیاء
لا بالممازجه خارج عن الاشیاء لا بالمزایله در جای دیگر میفرماید دلیله آیاته و وجوده اثباته و معرفته توحیده
و توحیده تمیزه عن خلقه و حکم التمیز بینونة صفة لا بینونة عزلة و این ظهور منزله اثر است بر بطون
و آن حقیقت باشد در جمیع الجهات و الحیثیات و بمنزله غیر بطون و زایل از آن حقیقت است در جمیع الجهات
و الحیثیات بلکه باعتبار ربطی بطون و باعتبار غیر اوست که دلیله بکنه فی الواقع ممکن الوجود نه عین واجب الوجود است و نه
غیر اوست نه بیرون کس چنان اعجوبه که در عالم امکان از این جهت حکما گفته اند لو لا الاعتبارات لبطلت الحکمة چنانکه جناب
سید الشهدا المجتهد طی ره این ربط و مدد که بینهما در رساله اشعته خود میفرماید بقوله هذا آیات الله و ترجمانه

شیء غنی عن وجود بدیعها فهو الوجود ولا بعد مع الذی
لا کفو یصحبه ولیس کمثله شفع من الحدثان وهو شفیعها
والله قیوم الذوات جمیعها هو واحد ازلا بغیر اشارة
اذ لیس وحدة ذاته عددیة بالذات فان کان ببدیعها
سبحانه عن حادثات صنیعها ووجوده الازلی لیس بعینها
کمعیة لوضیعها و رفیعها لکنه معها بغیر مفارقة
العالمون جلیلها و وضیعها والامر قام به و قام بامره
کتغایر فیها بامر بدیعها بل غیرها لکن بغیر مزایلة
متکثر اللمعات فی توسعها وحقیقة الابداع نور واحد
لا عارضا وافاض نور جمیعها فالکل قام به تعالی صادر
وفروعها امتیاز الذی تفرعها تلک الحقیقة والمجاز باصلها
هی قد افاضها الذی بلمیعها لمعاتها کانت مجاز حقیقة
هی بین خلق العالمین جمیعها اذ لیس بینهما مفارقة کما
فی الکائنات شریفها و وضیعها لعلاقة علیا ولیس کمثلها
کحقیقة شیئیة لبدیعها ما کان شیئا بالحقیقة ذاته
حسب الحقیقة وهی ذات بدیعها لیس المجاز هناک موجود الذی
معدوده مع حادثات صنیعها لتظن ان الوحدة الازلیة

و حقیقت مطلب که عبارت از ربط حادث بقدیم و ممکن بالوجود باوجب الوجود است بسبب غموضت و کمال صعوبت بخواتم اکمل بیانات عترت را دارد که بر شخص واضح و لایح گردد چرا که با استقرار ره یابی

کردم که طرفین از ربط و ربوط هر دو مجهول بالکنه است و ربط در میانه دو امر مجهول لابد به المجهول خواهد بود که از احاب سید المجتهد قطب الدین محمد رومی فدا مقاله
عمدة عمیا و معدته قویمه تمام گذارده و کنه است و معرفت امر مجهول بالکنه را طریق صحیح نیست الا معرفت بالوجه چنانکه جناب شیخ در بعض الکتاب فرموده

لقد کان عرفان الحقائق کنهها لدینا محالا عند بسط الادلة لانا وجدنا علمنا بذوی السبب محالا بلا اثباتها بالادلة
ومنجملة الاسباب فاعلها الذی هو السبب المبدی لخلق البریة وعرفانه بالوجه کان ضرورة ولکنه بالکنه محض استحالة
وکیف مصباح لتفکر ینبغی اذا هم فی ادراک تلک الحقیقة فعرفان کل العالمین بکنهها محال محال بالعقول الوزینة
ومعرفة الاشیاء بالکنه لیس فی تصاریف فهم القوة البشریة

و اما معرفت بالوجه دو وجه ممکن است یا طریق علم و قال یا طریق کشف و حال
و هر یک از آن دو وجه و طریق علمی و عرفانی تحصیل و تکمیلش موقوف بریاضات و بذل جهد بقدر طاقت است و هر قدر طلب مقصود در طالب سالک قریب است زودتر بمنزل و مطلوب خود میرسد
و بسر او حضور یقنات قدر دانی معرفت او زیادتر میشود چه وارد است قدر المرء بهمته قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من طلب شیئا وجد وجد و من قرع بابا و لج ولج مولوی رومی قدس سره فرماید
سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری ای دوجه دارای سبیل ما طریقی علمی دو وجه دانی این مسئله ما مقصد که از اصول توحید
الهی در دین اسلام است که از امور مسلم است که جناب حضرت میفرماید طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة تحقیق آن موقوف و منحصر بر دو طریق است که از طریق عقل و نقل
یکی عقلی اما طریق نقلی موقوف است بکثرت علم و جاهل است عصمت علیهم السلام که مبین آیات قرآنیه است از محکم و متشابه و غیرها در حوزه نمودن با اصطلاحات
معصومیه است بقدر جد و جهد با آیات ربانی و احادیث قدسیه در استنباط مطالب بسیع اسرار منطویه مخزونه در انها چرا که حضرت امام همام سید السجاد علیه التحیة و السلام فرموده
یا رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الناس ذو جهل فیفتننا
ولاستحل رجال المسلمون دمی یرون اقبح ما یاتونه حسنا والعیاذ بالله که تراوش نبوت و امامت کمال للآیات ظنت ها آن داد چرا که
این بزرگواران غواص اللهیه اند که از جانب حق تعالی احکام و اسرار مخزونه مکنونه را بر خلق اظهار و ابراز میشد بهزاران لسان و مثال اکثر از این ما
در واقع معنی تبلیغ صورت نمی بندد مولوی رومی قدس سره میفرماید حول فداه اهل کربلا دریای نایب حق هذا این شعر را خود غلط گفتم که نایب منوب گردد
نیز ای قسیح آنکه خوب پس معنی کمال که حضرت فرموده اشاره بهمین است که اسرار و جواهر علوم که از انفاس متبرکه بارت الهی است در ظواهر و قشور
و عبارات خود پنهان کردیم از برای آنکه اهل نیست جهال بشنوند برخورد و باعث فتنه گردد پس این جواهر علم را برخورد نمی کنند الا
اهلش و راسخین در علم چرا که اخبار معصومیه مثل کلمات الهیه قرآنیه ظهر و بطن محکم و متشابه دارد فی العیون عن الرضا علیه السلام
قال من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم ثم قال ان فی اخبارنا متشابها کمتشابه القرآن و محکما
کمحکم القرآن فردوا متشابهها الی محکمها ولا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا اما طریق عقلش موقوف است بتحصیل
و اطلاع از علوم رسوم و حکمت مطلق ثم الحکمة بفنونها من الریاضی و الطبیعی و الالهی چنانکه شیخ ابو علی سینا میفرماید من لم یعلم الهیئة و التشریح
فهو عنین فی معرفة الله و حکیم الهی میفرماید و المتبع هو البرهان یعنی چیزی که سبب حصول در معرفت الهیه است آن راهی
قطعیه حکمیه است که شخص را از ظلمت جهل بنور علم میرساند پس هر یک از این دو طریق عقلی و نقلی در واقع و نفس الامر تحصیلش موقوف
بریاضات شاقه علمیه است نقلیا کان او عقلیا و این راهیست دور و دراز و از وادیهای بعیده است و اصطلاحات اهل معرفت

سعرف ازاراه زلف مینیند و طریق جدل راهی است بدرگی تو حول سمتی تو ای محتشم تاریک و باریک و سیه طولانی و پر پیچ و خم بخلاف طریق عرفان
که ازاراه رخ مینیند که طریق جمال الهیست در کمال سهولت میتوان رفت و در نهایت قرب و نزدیکی است که ذکر آن خواهد آمد
فانتظر و حول این طریق علمی عقلی یا نقلی خالی از صعوبت و طول مدت نیست لهذا هر کس را ممکن نیست قطع مقصدی و فوز بران جز معدودی از افراد
از رجال علم که من عندالله توفیق رفیق ایشان آمده جامع المعقول والمنقول و از مجاری شرب بوصول گردیده سایر افراد ناس که طلب و سلوک علمی نشده
حقیقت این مسئله را از همان دلیلهای دینیه را بنحو اصح موضوعه متعلق از اهل الله کنند و بحسن ظن فطری و علم بسیطی که دارند حکم بصحت اقوال اهل الله
مجالست و صحبت و خدمت اهل الله را غنیمت شمرند تا آنکه از نور علم و تشریعات ایشان هر زمان هر زمان بقدر قابلیت و استعداد نکوئی ذات خود بهره ور
گردند که بمرتبه ای از مقام تقلید بالاتر آمده تقیه اهل کمال بد و غایه به منزل تحقیق و تحقیق علمی برسند والا هر که خواهد ید و اگر دیگر راه
دیو و دیگر ابلیس و اهل صفتان بسیار دارد که کار ایشان القای شبهه در قلوب ما باشد از نزد کسانی است قال الله تعالی من شر الوسواس الخناس الذی
یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس و فرمود حضرت صادق علیه السلام میفرماید ما من مؤمن الا ولقلبه اذنان فی جوفه اذن ینفث فیه
الوسواس الخناس واذن ینفث فیها الملك فیؤید الله المؤمن بالملك وذلك قوله تعالی وایدهم بروح منه شرح
بروح القدس موقوف بایمان و کیفیت این وصف عنوان ایمان موقوف بمعرفت حق تعالی و رسل و مبارکش علیهم السلام و اعتقاد بجمیع ما جاء به النبی صلی الله
علیه و آله و سلم است من الایمان بالله و ملائکته و کتبه و رسله والایمان بالیوم الآخر والحشر والبعث والسؤال والکتاب والحساب والصراط والمیزان والوقوف
بین یدی الله والجنة والنار و کیفیت انتقالات و کیفیت این مراتب و درجات که به تفصیل مذکورات لا ینفکنست موقوف بر جزء و
متابعت علما متقی است از آنچه اثر طریق تم الطریق فرموده مولوی رومی فرموده هر که گیرد پیشه بی اوستاد ریشخندی شد بشهر و روستا
و نقول حول این مختصر نامه گنجایش بتتبع مقدمات همه این مسئله غامضه ربط حادثات بقدیم را ندارد فقیر بهمان نتایج مطلوبه اکتفا میکند
که مقصود واضح و منظور بدیع گردد بهترین طرق استدلال و مختصرترین شواهد و دلیل بر اثبات مطلوب علمای حکم تمثیل است و مصداق
ذلك قول الله تبارك وتعالی فی کلامه المجید ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم سوای عالم را حق تعالی امثال
و دلائل آفاقیه و انفسیه و شواهد قطعیه از برای معرفت خود قرار فرموده است که بنفس بدرد ذوق و هر یک به یک از آنها متمسك و متشبث
گردد او را فی حیث العلم از مقام حیرت کثرت میرسد و از رباط کثرت بمنزل وحدت میرسد چه حق تعالی فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و بهترین رسالها همان مثلیست که در کتب انبیا و اوصیا و اولیای اهل عصمت و طهارت روحی لهم الفداء
وارد شده است علیهم الصلوة والسلام و آله التحیة والثنا چنانکه در این مقام عمران صابی مذهب حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام عرض میکند
لا تخبرنی یا سیدی اهو فی الخلق ام الخلق فیه قال الرضا علیه السلام اجل یا عمران عن ذلك ساء علمت ما تعرف ولا قوة الا بالله
اخبرنی عن المرآة انت فیها ام هی فیك فان کان لیس کل واحد منکما فی صاحبه فبای شیء استدللت بها علی نفسك
یا عمران قال عمران بضوء بینی وبینها قال الرضا علیه السلام هل تری من ذلك الضوء فی المرآة اکثر مما تراه فی عینك قال نعم قال
الرضا فارناه فلم یحر جوابا قال الرضا علیه السلام فلا اری النور الا دلك ودل المرآة علی انفسکما من غیر ان یکون فی واحد منکما

منکما ولهذا امثال کثیره ولا یجد الجاهل فیها مقالا ولله المثل الاعلی یعنی آیا خبر نمیدهی تو مرا ای سیدم آیا خدا در خلق است یا خلق در حق اند آنحضرت فرمود که حق تعالی
اجل است از اینها است زود باشد تعلیم کنم ترا چیزیکه بشناسی او را و نیست قوه مگر بحق تعالی خبر بده مرا از مرآت آیا تو در آن هستی یا آن در تو است پس اگر بوده
باشد که نیست هر یک از تو و آینه در صاحب خود پس بچه چیز استدلال میکنی بآن بر نفس خود ای عمران گفت عمران برابطه ضوئی که در میانه من و میانه
مرآتست فرمود آیا می بینی تو از این ضوء در مرآت بیشتر از چیزیکه می بینی تو از او در عین خود گفت بلی فرمود پس بنما با از این جواب عاجز شد و ساکت
گردید فرمود آنحضرت علیه السلام پس نمیدانم من نور را الا آنکه دلیل شد ترا و دلیل شد مرآت را بر نفس و حقیقت یکدیگر شما هر دو از غیر آنکه بوده باشد
آن نور در یکی از شما و از برای این ظهور حق در خلق مثالهای بسیار است که نمیاید بجا چهای در آنها آنها را لعکو ببرا و از برای خدا است مثالهای بزرگتر
بلند تر از اینها و جناب سید الجلیل رحمه الله المجید روحی فداه در مقالات خود در قصص الکتاب و کتاب فرموده اعلم انه ینبغی للعاقل ان یلاحظ ان معنی وجه الشبه
فی تمثیله علیه السلام ماذا الا به تشبیه ما فوق المعقول بما لا یتناهی بالمحسوس فیتقدس الله تعالی عما هو من لوازم المحسوسات کالزمان والمکان
والاین والوضع والکیف والجهة وما اشبه هذه المعانی ولیعلم ان ذلك التمثیل الوضعی علیه السلام لیس الا لتفهیم معنی ابداع الله تعالی
سبحانه کل العوالم بلا فهم وهم تغیر فی حقیقة ذاته الازلیة تعالی شانه ومعنی ربط الحادثات بالقدیم والکثرة بالوحدة ومعنی احاطته
سبحانه قدرة وعلما وابداعا لکل العوالم ومعنی معیة القیومیة وغیریته عنها کما قال امیر المؤمنین علیه السلام مع کل شیء لا بمقارنة
وغیر کل شیء لا بمزایلة ومعنی قربه تعالی من کل شیء وتعالیه عن الخلق لا یتباعد ذاته تعالی لیس فی الاشیاء بوالج ولا عنها
بخارج وانه سبحانه نائی فی قربه وقریب فی نائیه وانه فی نائیه قریب وفی قربه بعید وانه الشاهد لا بمماسة والباطن
لا باجتنان والظاهر البائن لا بتراخی مسافة ولفهم معنی امکان کل العوالم وعدمیتها بذواتها ومعنی وجوب وجودها
بجاعلها ومعنی دلالة کل العوالم وعدمیتها بذواتها ومعنی وجوب وجودها بجاعلها ومعنی دلالة کل العوالم التی هی آیاته سبحانه
علی ذاته وصفاته تعالی شانه ومعنی آیة الله نور السموات والارض ومعنی قوله تعالی سبحانه ومن آیاته ان تقوم السماء والارض
بامره وقوله سبحانه یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه وهکذا ینحل بتمثیله الجلیل کثیر من المسائل الغامضة التی یصعب لا تحصی
پس از این کلمات و بیانات که حضرت مجد الدین و اشارات معنویه عشره کامله جناب قطب دایره عرفان و تقابل هر مطلب و مقصود واضح و مبین گردید
یکی تقریر آنکه ربط حادث بقدیم نباشد و دیگر تقریر آنکه وحدت وجود حقیقی بر وحدت حقیقیه ذاتیه متعالیه دون وحدت عددیه باشد توضیح و تنقیح
آنکه همچنانکه در میانه صور مرئیه در مرآت و ذی الصوره ربط است از جهتی که بدو فرق نه کفر صاحبت و اللوازم المخفیه و بینونه است از جهة دیگر
که در واقع و نفس الامر صورت امر دیگر است و ذی الصوره امری دیگر که نمیتوان گفت این صور مرئیه عین آن ذی الصوره است چه ظهور و تابع
اوست و نمیتوان گفت غیر آنست چه او است به تفاوت و کذلک در میانه حادث و قدیم هم ربط است از جهتی و بینونه است از جهة دیگر
اما نه بینونت تامه و نه عینیت تامه بلکه امر بین الامرین است که معصوم علیه السلام فرموده و حکم التمیز بینونة صفة لا بینونة عزلة چرا که اگر بینونت
تامه باشد در میانه خلق و خالق لازم دارد آنکه خلق خالی از حق باشد بالکلیه و حق تعالی هم غیر و فاقد از خلق خود باشد و حال آنکه جمیع مخلوقات آیات بینات ذات
و صفات الهیه اند و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد قال الامام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام لم یکن خلوا من خلقه ولم یکن خلقه خلوا منه و از جوانب کلیه در این

که جزئی از قدیم ازلی مدخله در ممکن حادث نکرده و جزئی از ممکن مدخله با قدیم ننموده چنانکه آنحضرت علیه السلام فرموده در جای دیگر کان مقوم خلقه وخلقه مقوم له وایضاً
فرموده له هو فی خلقه ولا خلقه فیه فبذلک ممکن مظهر واجب وحادث مرآت قدیم است مولانا جامی علیه الرحمه میگوید غزل ساربان سر عشق در عالم
ع الدوام کالشمس فی الدجیة والبدر فی الظلام از نهانها و جام نهانی آنکه ببین در جام عکس اوست و در باده عکس جام ممکن زنگ‌های عدم کشیده رخت واجب ز جود
قدم نهاده گام در حیرتم که این همه نقش عجب چیست که از لوح صورت آمده مشهود خاص و عام جمعی بگفتگوی که آغاز ما کجا فرقی بجستجوی که انجام ما کدام
جامی سیار و بند ما وحدت و بس ما در میانه کثرت موهوم السلام قال الامام علیه السلام فی جواب المفضل حین ساله علیه السلام کیف ظهور الغیب الممتزج بخلق
ضعیف وکیف یطیق المخلوق النظر الی الخالق مع ضعف المخلوق فقال علیه السلام ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
لآیات لاولی الالباب یا مفضل ان علمنا صعب مستصعب وسرنا وعر بعید علی اللسان ان یترجم منه الا الکلمات ومایعرف شیعتنا
بحسب درجاتهم ومعرفتهم لنا فقد سئلت عن بیان عظیم وحق یقین وسالقی علیک قولا ثقیلا وهو الذی ظل فی معرفته خلق کثیر
الامن رحم ربک انه هو الغفور الرحیم وما انباء به الباقر علیه السلام الحابر من الوعر الاوعر الذی خفی عن سایر العالم الامن صفوة المخلصین
والبلغاء المستحفظین الذین خلصوا واخلصوا وشهدوا للحق بما علموا وصدقوا بما عاینوا کما ذکره فی التنزیل قول السید الامین
شهدوا بالحق وهم یعلمون انه الحق والامر یا مفضل امر لطیف وسر هذا السر غامض الحدیث بطوله الی ان قال علیه السلام
یا مفضل ان الظهور الازلی من خلقه عجیب لا یعلم ذلک الا العالم الخبیر الحدیث بطوله و مخالفه در میانه حادث و قدیم منونه تامه
ممکن نیست بلکه منونه فی الجمله و صفتی است چه حادث ظهور قدیم و مرآت نمایش اوست اما غیبیت تامه هم در میانه آنها و متصور نیست چرا که غیبت تامه
همین که حقتعالی عین خلق خود باشد و خلق عین حق تعالی باشند مورث فسادهای عظیمه بدتر کفر صراح و عین زندقه است و مخالف احکام شریعت مقدسه است
[illegible] در میانه از [illegible] که خلق راسخ واجب و از جنس او و ذاتیه ممکنه حق تعالی مسطور است باظهار خلق از کمال
شئ صرفه [illegible] دارد عبارتی که از کتاب فتوحات جناب شیخ محی الدین عربی نقل شده است که
با [illegible] و از آن [illegible] متنزل است و [illegible] باشد [illegible] در جای دیگر از فتوحات دیده شده است که شیخ فرموده و هو عینها
ان الله تعالی اظهر الاشیاء وهو عینها اگر چه بعضی از اهل تدقیق میگفته در جای دیگر از فتوحات دیده شده است که شیخ فرموده و هو عینها
بالظهور لا بالذات در صورت اولی معنی چنین میشود که حقتعالی ظاهر فرموده اشیاء را از ذات خود و خود عین موجه آنهاست و این مخالفت دارد
با جمیع احکام و آیات الهیه و اخبار معصومین علیهم السلام چنانکه مکرر گردید که ممکن ظل و مجاز و مرآت و نمایش واجب است نه عین واجب تعالی
عما یقولون علوا کبیرا و اما در صورت ثانیه مطابق است با مطلب که بالفعل ما در صدد بیان آن هستیم که ربط ممکن حادث با واجب قدیم باشد
و معنی چنین میشود که حق تعالی ظاهر فرموده اشیا کونیه را و خود عین آنهاست بنحو ظهور نه عین ذات یعنی ذات باریتعالی اجل از این است که محدود گردد
و مکانی گردد بلکه ممکنات مظاهر از برای نمایش ذات و صفات الهیه و بعبارت دیگر اوست جل مجده از آنجاست عارف
کبیر رحمه الله علیه کل ما فی الکون وهم او خیال او عکوس فی المرایا او ظلال یعنی هر چیزی که در ممکنات عالم کون از ذات و صفات آنها
ذاتیه حق تعالی جدا نظر دارد تو هم ذات و صفاتش نه عین ذات و صفات عینیه الهیه یا آنکه خیال ذات و صفات است نه عین آن
یا آنکه عکس های ذات و صفات است نه عین آن یا آنکه المثل ذات و صفات است نه عین ذات و صفات [illegible] عینیه ذاتیه حق تعالی
جل جلاله که نفی ذات است زیرا که منزه است حق تعالی از آنکه از حال خود بحال دیگر در آید یا حال خود کمال دیگر و از عین ذات و صفات خود
بمقام دیگر نازل گردد که تحول و تغیر بکند بلکه ممکن در غیب است که تعبیر است باسم هو والاحد والوتر والکنز المخفی والنور الازلی
وذات الحق والهویة الاحدیة والهویة المطلقه والذات به اعتبار الصفات وبطن کل باطن وغیب الهویة والذات الاحدیه

والهویة

والهویة الاحدیة والغیب المکنون عنه وغیب الغیوب والغیب المکنون والمصون والعلة المطلق وحقیقة الحقایق وحضرت الوحدة والمنقطع الوحدانی ومنقطع الاشارات
وذات ذی الجلال ووراء اللبس از جمله عارف میفرماید رحمة الله علیه او مکوکاهد عبارت نباید آن مکوکاهد شارت نباید نی اشارت می پذیرد نی بیان نی کس زو نام
داند نی نشان واین اسماء عظام مذکوره در واقع توضیح است که از ساحت عقول کل و اسال ساحت الهیه و سوار کرام ربت که از غیب ذات و صفات باهر را
بعالم ممکنات نزول اجلال فرموده در او رنگ وحدت الهیه تنزل آمده مگر آنکه اجزا و آثار رحمت را از ظلمات این است ساقلین کاینات دانند تعلق بعالم
انوار منه خود نموده عارف بحقیقت امکانیه خود و ممکنات که در مقام عبودیت کامل گردیده مرآت نمایش ربوبیت شوند که فرمود حضرت صادق آل
محمد العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد فی العبودیة وجد فی الربوبیة وما خفی فی الربوبیة اصیب فی العبودیة
با ذوات ممکنات و صفات امکانیه حادثه از آنها از وجود و شهود و علم و قدرت و حیات و غیره ذلک مرآت نمایش و آلات ذات و صفات الهیه
ذات الهیه اند که حضرت مولی الموالی میفرماید دلیله آیاته و وجوده اثباته الحدیث بطوله و حق تعالی فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق را دیده عرفا در کتب خود نقل کرده است که ان لله عالم چه معنی دارد جواب میفرماید بمنزله معطی العلم للعلماء چون این تا بدینجا که آیات دریای آنها
حکمت و قدرت است که معطی شیء فاقد شیء نمیتواند باشد لهذا اعطاء علم معلما موجب علم اوست جل مجده و تجلیات صفات کمالیه الهیه ذاتیه که در
مخزن غیب هویت ذات مکنون است و مصون و منفی ذاتیت در هر یک از ممکنات و شهودی از تجلیات که بروز و ظهوری دارد حقیقت مکر
محض اعطاء لطف لطیف حق تعالی از خلق ضعیف خود از برای آنکه سرا سر مخلوق واقع فی بقعة الامکان بدو آنهم در حقایق صفاتشان دلیل باشند بر
حقایق جلیه آن ذات و صفات غنیه حق تعالی که با این معرفت اظهار الشئونات ذاتیه علیانه و مطلع این عصمت علیهم السلام است اسمای
مخزونه نامیده شده است قال مولانا امیر المؤمنین علیه السلام فی الدعاء یا الله یا رحمن اسئلک باسمائک المکنونة التامة
الجزیلة الدعا بطوله کما قال السید السند وحکی المعتمد روحی فداه معالاته العلیه فی کتاب حکمة العارفین
وامکان کل العالمین بذاتها دلیل وجوب الحق من غیر شبهة فللنسبة الاعیان من حیث ذاتها دلیل وجود
واجب بالهویة وکان احتیاج الکل برهان انه یکون غنی الذات بالصمدیة وکان حدوث الخلق برهانا انه یکون قدیم
الذات بالازلیة وکثرة کل الخلق برهان وحدة احاطت بها الاوحدة عددیة وکان فناء الخلق برهانا انه هو الباقی
بعد الخلق بالسرمدیة وکان علوم الخلق برهان علمه لما کان علما فی قلوب العلمیة وقس هکذا کل الصفات وربطه
بمنبع ذات الحضرة الازلیة وکل کمالات الوجود حقیقة وجودیة من غیر شوب نقیصة لان وجود الحق فی حد
ذاته کمال وقدوس عن العدمیة والا لما کان الوجود بذاته بلا عدم فی ذاته الاقدسیة فکل کمالات
الوجود بذاته بما هی علل بالضرورة وکانت صفات الذات عین الذات تقدس عن وصف النعوت الکثیرة و
معناه ان الذات قد کان قیوما مقام صفات لذات من غیر نسبة وقد کان ذات الله مصداق کلها بما
هو هو من غیر ربط الاضافة ولکنها لیست بعین الله انه بزعم اعتبار العقل الا فی الحقیقة وذات لان
الذات قد کان منشأ لصدق شئونات لصفات الحمید شئوناتها کانت لحاظ لوازم للزومها من غیر
منهة کثرة کمعنی شئون الکسر عند انتسابها الی واحد کالوحدة العددیة ولولا اعتبارات العقول
فباطل جمیع علوم الحکمة الاقدسیة الا ان کل الحادثات حکایة لنور وجود الحق فی الازلیة

ولیست لها ذاتا وجود بعده ویحسبه مع ذاته الاحدیة وما لم یکن بالذات ما کان ثانیا له بل به قد قام على البصیرة وفی ازل الآزال ما کان غیره وجود
وموجود باصل الهویة وفی الآن موجود کما کان لم یزل ولم یشرع غیره بالحقیقة الا کل شیء ما خلا الله باطل وبالذات فان هالک بالضرورة وکان هو
الباقی کما کان فی الازل ولم یک بشیء غیر تلک الهویة ولکنما الفانی هو الفان لم یزل کما لم یک شیئا بحکم الادلة وحینئذ قد کنت بالوهم زاعما وجود الکل الممکنات
الکثیرة   اما طریق العرفانی دو وجه دارد یکی این مسئله ناظر به که ربط حادث بقدیم و ممکن با واجب است طریق تحصیل منحصر است بر ترکیه نفس بعد از شرع و از ریاضات شاقه و سلوک الطرق
المعتبرة بالسیر بالله من الله فی الله الی الله تعالی قال مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام خلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زکاها بالعلم والعمل فقد شابهت اوائل جواهر عللها وقال تعالی
قد افلح من زکیها و این ترکیه نفسانیه موقوف بر دو چیز است یکی تخلیه ظاهر و باطن است از خباثات بشریه و نجاسات خفیه ظاهریه و معنویه و از ارجاس رذیله شیطانیه لعینه
الاخلاق الردیة النفسانیة والخلق بالحسنة الکاملة الانسانیة و ثانی تحلیه و تزیین ظاهر و باطن است بمحاسن معنویه و انوار غیبیه الهیه و حصول این مرتبه بجهة تنقیح راه و سالک را درد
طلب و شوق موقوف بر دستور معین سلوک است و اخذ توبه و تلقین ارشد کامل ظاهرا و باطنا و جاز از سر عشق خود باشد و حبلش صحیح برآید متصل بکبار حضرات معصوم علیهم السلام باشد اما طالب بر جهات
غیر کافی و نا معتبر است درک مطلب مشکل و دشوار است الا بر اهل سلوک کامل الا نفس محقق و مختصر از دستور العمل که متفق علیه کل بزرگان صورت و معنی است در بیان فرح و مرادات
صمت و جوع و سهر و خلوت و ذکر مدام تا تمام چهار اربعین تمام و در بیان ریاضات متعدده مجمله و مفصله از رحم سیدی و سندی و بمنزلة الروح فی جسدی و فی علوم الشریعة والطریقة
والحقیقة والمعرفة مستندی بی وسیله نوری بها او بنده الی الجمال والکمال آقا میرزا ابو القاسم الحسینی الشریف الله مهر المشهور بآقا و المعروف باقا میرزا بابا متولی باشی روحی فداه تراب تربته الزکیة
ومقالاته العلیة السنیة بخصوص کتاب مستطاب قوائم الانوار و طوالع الاسرار که بحریست ذخار از معارف و حکم الهیه شمار و تبیان سر دین حضرت احمد محمد رحمه صلوات الله الملک الجبار
در بیان سیر و سلوک عرفانی مقتضی است که مخصوص و محبوب بزرگان دنیا و دین صاحب الکمالات والعلم والعمل والخبرة و ذلکن جاء لکماله متورع عین ناظرین فی قباب الغرة والبررة
بحضرته العلیا وجلاله جلیه مشهور بر روس الله دین الله هادی واقوال الکاملین فی الدنیا والدین امین اهل المالک المحروسه اجمعین اوصی الزمان ونخبة الدوران المشرف بالفقر
الرضوی مولی الذی دمان علیه السلام ... اهل تقرب الخاقان مؤتمن السلطان جناب معظم تبیان قوای دبیر الملک و ملک دار الانشاء لدرایت صداقته و کرامته و لطفه الله جلاله
تجلی العلم المتعالی دیار این اخوان اصفیا این صفه صفا از اهالی عراق و صفاهان و دار الخلافه طهران ادام الله ... قلمی و تحریر کلک جواهر سلک فرمودند لذا
در اطراف ایران نزد جناب و ... شایع و معتبر و منتشر است نسخه و هر یک از آنها باهمت و درد طلب که بخواهند از جمله قواعد سلوک و ترتیب حق مراتب التصفیة مستحضر
و باخبر کرده نا چار نیاز از بیت آوردن و رجوع کردن و بر خوردن بمطالب بدیعه آن میتوان یکتب بالنوع صفحات صدفه الکور فخذ الله ثم حمد الله تعیشی فی
زماننا هذا ابد بقدرته والقم الی الدارع الدوام مقرب الطالب و طلوع نفوس المشتاقین تعین الشیعة بعد القوم والسلوک بوفائی المتقی کثر الله امثالهم فی العالمین
اما بیان الاجمالی لدستور العمل العرفانی شرط اول صمت است که عبارت از کم گفتن یا سکوت است بمعنی اخص یعنی کلام بضرورت گفتن یا سکوت مطلق
آن راجع بمدتی نفس است از شرور دنیا و آخرت و مورث تفکر و تذکر مطلوب است چه وارد است از معصوم علیه السلام تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة و نجات
وارد است ان الکلم فضه و کثرت السکوت ذهبا عارف فرموده است صمت عادت کن که از یک گفتنک میشود ریزش این گنج زیارت این کنت الکنز و ابقای آن است
الزم الصمت تنم الی خزائن ... اما شرط ثانی جوع است که عبارت از کم خوردن است مطلقا که بزرگان فرموده اند نه چندان بخور کز دهانت
نه چندان که از ضعف جان برآید ولیقة فی ذلک قوله کلوا واشربوا ولا تسرفوا مقصود تقلیل در غذا کردن است چه در حال ریاضت و چهار اربعین
که در ایام سالک تا ابد طالب در دو شوق بر دین کلب مقرر است و چه در سه ماه رجب و شعبان و رمضان و ده روز از اول ذی حجه الاربعین کلیمیه
در صفات حسیلیه و مرقومیه است اعم از آنکه با پرهیز از لحوم و شحوم حیوانی و شیرین و لبنیات باشد یا نه و چه در حال غیر ریاضات که بمال صوم
مرف باشد در جمیع بر حسب قابلیت و استعداد و قوه طلب و سلوک الاتیه بمعنی که اگر راه رو با شوق و ذوق باشد تکلیف سلوک صوم است در چهار
اربعین متصل که مشکل تمای سالک و در اربعین حسینی و مرکبی سالم پرهیز تمام هر ساله و سه ماه و ده روز در اربعین صوم باکی در پرهیز از حیوان مطلق
با به استمرار و این مرحله ریاضت کامله غالبا در خور مجذوب سالک است و نادرا کار سالک مجذوب است و اگر درجه شوق سالک وسط باشد
تکلیف ... صوم است مع پرهیز از شحوم و لحوم غیر لبنیات یعنی تنها یکی از شیر فراهم میشود ترتیب میکنند در این مقام غالبا در خور سالک مجذوب است

و نادراً

و نادراً کار سالک مطلق است   و اگر درجه شوق راه رو کمتر از این باشد تکلیف بمال صوم است و پس چه در چهار اربعین و چه در سه ماه ده روز مقرره هر ساله بدون پرهیز و اگر درجه سالک از این
پست تر باشد تکلیف بمال صوم سه ماه است و پس بدون چهار اربعین و این مرحله در خور سالک مطلق است که فی الجمله در طلب و همتی دو شوق دارد و اگر درجه راه رو پست تر از این مقام هم است
تکلیف بصوم صوم است مطلقا چه در اربعینیات و چه در رجب و شعبان بلکه بعضی از ایام بعض آنها را یا از ایام اولی و اوسط و اواخر که حتما سه روز یا نه روز بشود مع کمیاه تعمال
که واجب و ترک و نقصانی هم بر حسب ضعف و کمی است اکتفا باین مرحله اخیره کرده در خور سالک بیدرد و بی شوق و سست همت است یا استثنا که بتعذر بعذرهای موجه و موانع
لازمه نشده که فرار از آن نتوانسته نمود و از این مقام پست تر هم ممکن است و هستند از مجذوبین مطلق کسانیکه بواسطه غلبه حالت و کرم آن کیفیت حال در تجوی غرق است که بار مستحبات
شرعیه را که ترک شده سهل است تعقیبات هم از و ترک میشود و شعوری ندارد و این اشخاص حالی و بعضی نه بهیچ وجه متابعت کردن را شایسته و در خور نشستن بلکه خارج سد باشند
و چه این ربط توی للهدی شما روحی فداه تقا در مجلس ذکر حق بیدرک مگر میسر نمیشد و اگر هم بدرک خود رجوع درحال و ابعی حقیقت بجو باید و مال شرعیه از ترک شود هذه
او هیچ خواهد بود از وید از حضرت رجال با کلیه محروم خواهد بود و بمصیبه که نهی شیطان متابعت را نفی ایه   اما شرط ثالث سهر است که عبارت از بیخوابی است مطلق
قال الله تعالی قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص بر بیدار شب را اگر قلیلی که بقدر نصف از شب باشد یا کمتر از نصف اما بیخوابی کل شب غالبا در خور مجذوب سالک است و مجذوب
مطلق و نادرا در خور سالک مجذوب است   اما شخص اول همه شب را بیدار و در کار است بلکه سالک و شخص ثانی همه شب را بیدار است و لکن بیکار است و کرم رجوع و شخص ثالث
همه شب را بیدار است اما با کسالت   عارفی فرموده است چگونه خواب بچشم فرخواب در آید مگر خیال تو بر فرق رهروکه خواب درآید   اما بیدار بعضی از شب اگر از نصف شب بیشتر
باشد غالبا در خور مجذوب سالک است و نادرا کار سالک مجذوب است و لکن طایفه اول بیکسالت و طایفه ثانیه مع کسالة و اما بیداری قلیلی از شب کار سالک است سالک مطلق
اما شرط چهارم عزلت است که بمعنی ترک صحبت با خلق است و در خلوت بسر بردن و مشغول بیاد خدا بودن چه مقرر است هرچه تواند نفس کمتر باشد ترقی و صعود بدرجات
کمالیه نهایتی بیشتر خواهد بود و تجانس نهایی ان در معاشرت با خلق است سیما اهل غفلت   لهذا حضرت مولی الموالی علیه السلام فرموده قال معارف مولوی معنوی قدس سره العزیز
میفرماید ای برادر بگریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد مار بد تنها ترا بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند   چنانکه جناب مستطاب عارف ربانی و کامل صمدانی الدی الوطی مالی لاحد معلم
روحی فداه فی مقالاته العلیة سیدنا دستور بعضی فرموده اند که حمام تنفس باشد که الا از این حمام چنان مثابه چه او متمایز باشد چرا که دم سرد و هوای بارد تنفس انسانی که از معدل بر دست
و غفلت تمام برمیخیزد کرم باطنی و شوق تنفس سالک را بسر دیگر و تنها بلکه میخوره و فانی میگردد   اما خلوت تام تمام مشترک در میانه سه طایفه است یکی مجذوب مطلق و
دیگری مجذوب سالک و ثالث سالک مجذوب است   اما طایفه اول خلوت از خلق میکنند و لکن بشرایط خلوت غالبا مقید نیستند عمل کنند بسبب گرمی شوق که دارند مانع
از ترتیب آداب و شرایط است بخلاف دو طایفه دیگر که از جمله لوازم و شرایط بر می آیند اما بعد فتور و سستی خاصه طایفه مجذوب سالک است و پس لا سالک مطلق
چون در جهة تفریطاند از گرمی باطنی روحانی است تا از صحبت و آبادان و با جلوت خوش دارند تا فارغ از جد افراط و تفریط هر طایفه در سلوک هستند که عرض شد
اما شرط پنجم ذکر مدام است که عبارت از بذکر و یاد خدا بودن است لا ذکر الهی باصطلاح جمیع اهل معرفت بر دو قسم است یکی را ذکر خفی میگویند و دیگری را ذکر جلی.
اما ذکر اول که بهتر بر سالک است و ستوعب کردن اوقات است بذکر و یاد حق تعالی بلکه اسم گفتن است یارب مطلوب خفی که حق تعالی فرموده و اذکر
ربک اذا نسیت و کذلک واذکر ربک بالغدو والاصال و کذا انظارها من الایات والاخبار لا تعد ولا تحصی و اما الثانی که نسبت و حفظ نفس است
چرا که از ذکر خفی انقباض از برای ذاکر دست میدهد که رفع و دفع نمیشود الا بذکر جلی و در جمله آیاتی که در باره ذکر جلی در کلام الهی موجود است حق تعالی فرموده است
واذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا دلالت کلیه بر ذکر جلی دارد و اما ذکر خفی بتحدید بزرگان بر پنج قسم است که فرموده اند ذکر اللسان
لقلقة و ذکر النفس وسوسة و ذکر القلب مکاشفة و ذکر الروح مشاهدة و ذکر السر معاینة و ترتیب این پنج مرتبه از ذکر
مثل انواع و اجناس است که هر سافل در عالی خود مندرج و هر عالی در سافل خود مندرج و هر سابق مورث و موجب و مظهر لاحق است و هر
لاحق مظهر و مجلی سابق است بلکه هر اولی بیان آخر و هر آخری صرف اولی است لهذا عارفی فرموده تیر بر آورد ز ذرهای اصلا متصل دیدار ازل را ابد
کف قناع هر اکبر ذکر کسانی مرآت ذکر نفس و قلب و روح و سر است واینها اولاد و متولد از دینه چرا که پس از آنکه سالک اخذ ذکر و توبه

دتوبه دلمعین از سر عشق خود کرد که شیخ در راه نمای اوست میباید انقدر در ذکر لسانی اصرار و مداومت داشته باشد که از کثرت این ذکر زبانی قابل نفس و قلب متذکر گردند بمعنی که در اوایل حال
نفس و روح دستر سالک غافل از حق است نمایه لسان ظاهر ترجمان و معلم باطن کرده و خورده خورده مثل انکه طوطی را بالاینه بنده و کلام می آموزند تا وقتیکه در اخر ناطق میگردد بهمین نحو نور
ذکر لسانی بکثرت و مداومت اذکار رو بقای باطن و قلب خورده خورده اثر کامی کند و در آخر کار بجائی میرسد که سالک ذکر خود را از خود و باطن خود میشنود بدون انکه لسان او ناطق باشد
چنین شخص بلفظی در اینمقام دارای ناطقه قلبیه باطنیه است و صاحب ... پس از وصول باینمقام و درجه با مر سر عشق خود ... راه بسته و بابا قلب و دل مشغول بذکر خفی گردد
که حق تعالی فرموده واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول واین شخص در اینمقام صاحب تولید نفس است بفرزندی که از او فرزند قلبی و قلب سلیم از امراض میشنید
که حق تعالی فرموده یوم لاینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم وحضرت عیسی علیه السلام فرموده لن یلج ملکوت السموات والارض من لم یولد مرتین و در اینمقام که
عرض کردم ... از برای این سلسله نوریه مشهوره منسوبه شاه در زبان حضرت شاه نعمة الله ولی دست داده است که در اول قدم سلوک هر طالبی را که میخواهند مشغول بذکر کنند اورا دو ذکر میدهند
و میگویند یکی را با لسان و دیگری را بقلب خطور داده مشغول باشی و حال آنکه دارای تولید ثانی و فرزند قلبی نشده است که لسان ناطق قلبی داشته باشد بلکه محض تعلیم نفس است ایست که شخص
نمری و تکمیل نفس ... واین سنت ... از رسوم و آداب طریقت مرتضویه علیه السلام و اکتفای بظاهر محض کردن ... صاحب راه نمودن که ... سر عشق
خود را ... ادب برزمین زده و کمر را در سلوک و طاعت تنگ بسته در سعی و جدیت ... و خدمت کرده تا انکه خورده خورده ظاهرش از ظاهرش و باطنش از باطنش و از روح
دست بهره ور آمده بلکه مثل بچه مرغ از رطوبت مجتمعه در سینه و فؤاد وی یوما فیوما بل آنا فانا پرورده شده است و مقام ... جسمی و ... روحی نفحه ربانیه ... عشق خود
دمیشک نتیجه نبوت و ولایت کلیه فایض آمده است ازانجمله است که روزی حضرت مولی الموالی علیه السلام از منبر بالا رفته پیراهن عربی را بالا فرمود که شکم مبارک ... فرمود
هذا اسفط العلم لعاب رسول الله صلی الله علیه واله و اشاره فرمود بسینه و شکم مبارک یعنی انچه در من موجود و ظاهر است متکون است از ثمره و شیره وجود حضرت ختمیه مرور
و همچنانکه وارد است علمنی رسول الله صلی الله علیه واله علما وعلمنی علی ... محقق گردید که هیچ ... تا که شاگرد ... لهذا جناب
عطار رحمة الله علیه میفرماید راه رو را ... در ... و حضرت مولی الموالی علیه السلام فرموده ما عجبت لمن هلک بل عجبت لمن نجی کیف نجی
نجی ... لطف ... در ... سخن ... دوست ... بعض
... و حقیقت ... نوع و نقول و ... ذکر ... که سر عشق دستور ... و اصرار و تکرار نماید که منتج مکاشفه گردد
و همچنین مکاشفه را ... که ... تا وقتیکه نعمات ... دارای معاینه تام
تام کرد ... که حق تعالی ... آنها فرموده عز من قائل شهدوا بالحق وهم یعلمون انه الحق ... و تکمیل ... ذکر ... الف
سلوک است ... ذکر کرده ... شرط عظیمی دیگر دارد که ... و ذکر ... فکر ... ذکر از اینجاست
اذا فقد الشرط فقد المشروط از مولوی معنوی قدس سره است جان من بنشین و در خود فکر کن فکر اگر جامد بود رو ذکر کن ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید این
افسرده ساز ذکر آن ... که ... ضرورت ... انحصار در مطلب ... انکه
این صورت فکریه از اسرار بزرگ ... که ... در ... اهل سلوک ... و ... است ... انجناب
... که در خواب ... النوم و الیقظه ... مراقبه
... سالک ... ظاهر ... اختیار ... صور معنویه ... انبیاء و اولیاء عظام از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین
... احوال ... دستور العمل ... خود از
سر عشق ... سالک ... و طریق ... حق تعالی است ... بقدم ... طریق
... سر ... که ... وما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا اگر ...
که در این مقام شخص سالک ... حضرت ... و ... قوت ... و حضور ... دارد جواب ... گو
که این ... از ... کمال ... شخص ... بلکه ... استعداد ... فطریه اوست که سر عشق که ازجمله ... است ازنور
ناحیه سالک تقوی فرمود ... حدیث ... علیه السلام اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله ... و اوراد ... مو آیات معرفی نموده
و کشف ... اجمالی ... حرکت و سلوک الی الله کردد ازانجمله است
که بزرگان فرموده اند که در اول مرحله حضور ... سالک ... دراز ... تها ...

ساقه ... در صدق و اذکار ... مراتب ... صورت ... اکرم الوجوه ... سر عشق خورده خورده قابل خلوتگاه ... قدسی
حضور گردد و تا بنا آئینه قلب ... از زنگهای تراکمه ظلمانیه وصیقل نموده ... عرفانیه ... و مظهر آن صورت ... گردد و جمال معشوق ازلی ... در آئینه تربیت
بصورت انبیا و اوصیا و اولیاء علیهم السلام که ... مصقلی قلبست ... کرده ... معاینه ... و مصداق ذلک قوله تعالی
ولقد رای من آیات ربه الکبری که در شب معراج ... وصول حضرت ختمی ... بمقام قاب قوسین او ادنی ... اعظم الکرم الوجوه آیت کبری الهیه را
اینهاست که حضرت مولانا ... رضا ... در رساله فقهیه ... بالفقه الرضا ... دستور ... صورت فکریه فرموده که ... در اوقات صلوة
... حضور ... معراج ... الصلوة معراج المؤمن ... افتتاح الصلوة ذکر آنه
و ذکر رسول الله ... و ... اذنیک روزی از روزها در مجلس ... اصحاب ... ابی
وار ... المعتمه ... سؤال کرد ازکیفیت معراج جسمانی ... تفصیل ... از صحبت و سؤال
معراج حقیقت معراجیه کیف ... طالب ... بلکه ... سلوک کرده در طریق ... تا حضور ... معراج گردد ... بر خور دکنند
که معراج ... بزرگان فرموده اند من لم یذق فی ... در اینمقام ... که معراج عبارت ... قوس صعود الی الله ... از قوس نزول و
ورود ... لم یزل ... عبارت ... از ... باطنه المعنویه که بعبارة اوفی مقامات
اولیه خلقیه اوست ... عبارت از ... التکوین ... بالتشریع لظهور کمال الصورة الخلقیة الانسانیه
الابدیه بعد کمال الصورة الخلقیة الادنیه بالتکوین الاولیه ... بالتکوین ... تشریع ... لولم یکن التکوین لم
یظهر التشریع ولولم یکن التشریع لم یکمل التکوین ابدا فبناء علیه ظهر ان الحقیقة الانسانیة کما تنقلب فی مراتب التکوین من
اعلی علیین الی اسفل السافلین کذلک تنقلب فی الصورة المعنویه بمراتب العروج سرا وعلانیة بالتکمیل التشریعی ای بعروج من حضیض
مرتبة الی اوج مرتبة اخری بالجسم الصوری مع روح المعنوی الی اقصی درجات الامکانیة علی حسب نزولها منها حتی تکمل
فی الصورة الانسانیة ... بالجواهر الاصلیه وتظهر فی سر السالک بصورة سر المعنویة وهی صورة آدم الحقیقی ولذا ورد
ان الله خلق الانسان علی صورته فتطلع تلک الصورة بعد ... من افق ... النفس بعد کمالها علی احسن صورة مع شعشعة
الجمال والجلال ولذا قال ... الاوسط ... المعتمد الامجد آقا محمد هاشم قدس سره ... من حال ... دیده ام
ولذا ورد من عرف نفسه فقد عرف ربه وبهذا البیان ینفتح باب المعراج الجسمانی والروحانی معا علی ما قاله الصادق
الامین روحی وروح من بروح فداه ... صلی الله علیه واله وتلک الصورة المعراجیه مراتب کمالها لا نهائیه هی
علی تعداد الممکنات ودرجات ... الضعف والشدة علی تعدد نفوس المخلوقات وصورة کمالها هی الصورة الانزعیه
العلویة علیه السلام التی قال فی حقها جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام وهی التی لا تتغیر فی تقدیم الدهور ولا فیما تحدث
من الازمان فظاهره صورة الانزعیه وباطنه المعنویه وتلک الصورة الهیولی الهیولات وفاعل المفعولات
وراس الحرکات وعلة کل علة لا بعد ... ولا یعلم ما هی الا هو ویجب ان یعلم ان ... الصورة الانزعیه
التی قالت ظاهری امامة ووصیة وباطنی غیب منیع لا یدرک لیست کلیة الباری ولا الباری تعالی
سواها وهی هو اثباتا وایجادا وعیانا ویقینا وتعیینا لا هی هو کلا ولا جمعا ولا احصارا ولا احاطة فالحدیث
بطوله ازانهاست ... فرموده شب معراج در مقام ... از فدای ... صورة ... بنده ... دیده خواجه ... سرا

مولوی معنوی علیه الرحمه میفرماید چون جسد ابر کرنباید در عیان نایب حق از این پیغمبران خو غلط گفتم که نایب با منوب گر دو پنداری غلط آید نه خوب در شهر رویش آید آفتاب
فهم کن والله اعلم بالصواب این است خلاصه معنی معراج این است خلاصه معنی معراج و صعود الی الله بحقیقت رسیدن که فی الجمله ادراک کنه و بعقب تفقدی و تحصیل آن بر آنکه
وظیفه و ممکن گردد و همین است و همین صورت غیبیه مواجهه که در باطن شخص سالک بعد از عمری ریاضت نماید بزرگان سلسله و مشایخ ذهبیه آنرا صورت فکریه و
دو جهه سیریه فقرا مینامند که بهیچ وجه من الوجوه شخص سالک را شائبه اختیاری و خیالی نفسانی را مدخلیه در آن نبوده و نیست بلکه محض موهبت و عنایت سبحانی است بعد عمری
حالی که او بمعاونت پیر عشق در سر انسانی ظاهر میشود در واقع نفس الامر ثمره شجره انسانیت است که در آخر بروز مینماید و این شجره انسانیه در حال نوع جسمانی خود را از ارض
نفس انسانی سر برون آورده میروید و در هوای باطن تربیت میشود بحرارت شمس و قمر نبوت کلیه و ولایت کلیه مرتبط گرا لکه باطنیه که معرفت نوالده اولیاء
جز که ینابیع و چشمه سارهای بحور ولایت الهیه انه کشت زار مزرعه نفسانیه هر روزه بکره و اصیله سیراب میگردد که فرموده اند الدنیا مزرعة الآخرة تا زمانیکه
برومند و ریان و مثمر بثمره حقیقت انسانیه گردیده بدین رحمت نفس حیوانی و هوای شیطانی اثاری بجا نگذاشته رسالک سر از گریبان سالک بر آورده حقوقی
کند و در حدیث مشاهدات علیه السلام یدعوا من ذاتها الی ذاتها وتصرح باللاهوتیة درباره طلوع و ظهور شجره و ولایت علویه علیه السلام است
از اول صورت انزعیه مبارکه آنحضرت بالنه المهدویه حتی قال علیه السلام ظاهری امامة ووصیه وباطنی غیب منیع لایدرک شد آنکه در وادی ایمن سینائی
از حقیقت بقعه مبارکه یزدانی و نور حضرات محمدیه علیهم السلام مشتعل گردید نور حقیقت شجره سینائیه موسویه عمرانیه که در شجره طور سینا ظاهر شد و وجود خود را
معرفی کرد که یا موسی انی انا الله رب العالمین و از اینجاست که حضرت صادق علیه السلام فرموده است لا زلت اکرر ایاک نعبد وایاک نستعین
حتی سمعت عن قائلها جناب شیخ المشایخ جامع الشریعة والطریقة شیخ بهاء الدین العاملی قده در اربعین خود میفرماید لسان
الصادق علیه السلام فی هذا المقام لسان شجرة الطور روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی و از متفرعات و ظهورات این شجره محمدیه علویه است
علیهم السلام هر ترانه عرفانی حقانی حقایقانه که از طبقه ثانی در هر عارف ربانی صمدانی بروز و ظهور کرده و سر زده است از قبیل انا الحق منصوری و سبحانی ما اعظم
شانی بسطامی بایزید بسطامی و غیر ذلک قده لهذا عارفی فرموده وقتی که در آینه بتابد خورشید آینه انا الشمس گوید حکمت باری من کالبدم قالم درک
چون ذکر محبوب و فکر مطلوب در میان آید براق شوق عقل غالی مرحله منالی را بر فرف عشق عرفانی داده بی اختیار جولانی زده باز بسر مطلب آمده
عرض میشود که صورت فکریه فقرای سلسلة الذهب جوهری است لاهوتی که از درک آب و خاک باکوه سر بر زده و در باطن شخص سالک بصورت مثال شیخ
هر مقامی جلوه گر آمده و فی الحقیقه مجلای الله است که حضرت صادق علیه السلام فرموده ولا یعلم ما هو الا هو عارفی گفته هر لحظه بشکلی بت
عیار بر آمد دل برد و نهان شد جناب مولوی قده میفرماید گاه خورشید و گهی دریا شود گاه کوه قاف و گه عنقا شود تو نه این باشی نه آن
در ذات خویش ای برون از دیده های واهی کجی [illegible] بلکه صورت فکریه که در میان فقرای نوربخشیه شاه رحمة الله علیه مصطلح و مشتهر اولیاء
که شخص سالک میکرده که با این اذکار لسانی و قلبی بتشبیه صورت پیر را میباید در نظر خود داشته باشد و این صورت مجازیست که قنطره
حقیقت است و ترا اصلی حق پیدا شد و انتقره بنظر شخص عارف بصیر محض شرک بلکه شرک محض است چرا که طالب را در ذکر
حضور امیخواهد و میخواهد صورت شخص حضوری را بگونه میشود که تفکر و تعمیق نفسانی در نظر نگرد و مرجع جمیع مخاطبات جلی قرار دهد این
که اهل علم رسوم بسبب شنیدن این مقالات از این طایفه فقرا الثبت کفر و زندقه بلکه اهل ولایت و فقر و فقرا اهل معرفت الله بنده
تفرقه نمیگذارند و میانه عارف بصیر از حقایق جنید و متعرف قصیر در هوا و خیال حق است و جمیع را به تعابیر دعوی تشبیه میکنند
دانسته بالعلم علم تقصیری در این باب ندارند و اکثر با صدق و بلا غرض باشند مثاب در آخرت خواهند بود الا آنکه هر کس را مقتضی

مقتضی تلخیص و تحقیق نیست بسبب قربت و الا حقوق از سعی خود و شرمنده میگردید که بحذف تمامی شقاق که تمام با عمل اند و از نقایص بحر و جسد و صفات ذمیمه ذات دل
عجب و ریب و از شقاوات غرور نفسانیه و خود پرستی و اظهار هستی و منیت و خودستائی فارغ و ذهای در عرفان اهل تحقیق آمده از زبانت علویت با خبر و
اسرار ربوبیت را فی الجمله مطلع اند و رسیده اند بمقامی که حضرت معصوم از آن خبر داده و فرموده لو اطلع الناس کیف خلق الله الخلق لم یلم احد احدا
از اینجاست که حضرت معصوم علیه السلام مراتب علما را از حیث علم مشخص و مقرر فرموده اند که العلم ثلثة اشبار من دخل فی الشبر الاول تکبر و تجبر
ومن دخل فی الشبر الثانی تواضع و تخاشع ومن دخل فی الشبر الثالث علم انه لا یعلم والعلماء وارد است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله سائل العلماء
وخالط الحکماء وجالس الکبراء قال الشیخ زین الدین العاملی رحمه الله فی کتابه المسمی بمنیة المرید ان العلماء ثلثة عالم بالله فقط و عالم بامر الله فقط
و عالم بالله و بامر الله معا الکلام بطوله از بیانی که جناب شهید ثانی زین الفضلاء اعلی الله مقامه فرمودند مفارق الطلاب والمبادی در این حدیث فرموده
و بنظر فقیر رسید عالم بالله را تعبیر بعلمای حکمت و اصول دین ها و علما بامر الله را تعبیر بعلمای شرعیات و فروع دین ها و عالم بالله و بامر الله
را معا بعلمای متقین از ریاست جالس بین العالمین فی الاصول والفروع فرموده اند معاینه دانست که از این قبیل علمای حکما در درجه سوم را با اولیای
زمان دانسته اند که فقرا فی سبیل الله و کمال است بحضرت [illegible] الوجه فرموده بسفارت و دنیا رغبت در میان نیست و نخواهد بود
جمیع فقرا در میانه علما درجه اعلی از علم است با فقرا اول درجه عرفان که هر گاه در مقام نقص مرتبه حق و عدم ادراک کبریا و هیولای
در صدد ایذا و اذیت و آزار یکدیگر در میدان غوغای کتب و جدل در تکاپو اند و آن عالم متقی و عارف اوحدی بسبب برخورد با عوالم
و معالم و معارف غیر متناهیه الهیه هیولای در پی تکمیل حق و در صدد تکمیل اند که هر روزی تازه از معارف جدیده از لذت کمالیه
آورند که ذهن در عرفان و علمای ظاهر از زمره غافلین باشند که حضرت معصوم علیه السلام آنها را مغبون و از جمله و قفای متغیر
فرموده فی الحدیث من تساوی یوماه فهو مغبون این است که علما و فقرا را در مقام معصومیه و احادیث ائمه علیهم السلام در همه جا و کرا
یکدیگر و ردیف و هم دوش هم بی هیچ آفتی و مصاحب ذکر فرموده اند و در بیانی که دهی از وجه تا و بلیغ بیان است که کاشف اراده
و یکجهتی ایشان باشند و محقق کردم که هر یک از علما و هر یک از فقرا که در صدد مخالفت و فساد با یکدیگر باشند و بهم اهل بیرازند داخل
در درجه اول اند و از علم و فقر حقیقی بهره ندارند و فی الواقع از جاهلان هم محسوب اند من جمله احادیثیکه در این باب است و کاشف از
انکار متهم همان حدیث است که در باب جهار آفرینان در این رساله ام بتفصیل ذکر کرده ام تا جائیکه حضرت معصوم علیه السلام میفرمایند
یفرون من العلماء والفقراء کما یفر الغنم من الذئب فحینئذ ابتلاهم الله بثلث بلیات الاول رفع البرکة والثانی سلط الله
علیهم سلطانا جابرا والثالث یخرجون من الدنیا بغیر الایمان صدق رسول الله صلی الله علیه واله
تتمیم و تفهیم بدانکه فواید این شرایط خمسه مذکوره سلوک داعمال خمسه تفضیلیه سابقه ~~[illegible]~~ از برای شخص همراه رد
لدنیا هر است منجمله اعتدال نفس است در حد الافراط والتفریط فی الدرکات العنصریه والاخلاط المزاجیه والصوره

والصورة النشأویه والمحو المحال الفانیه والصدق الانسانیه چه وارد است طلب حسنه های [illegible] یعنی طلب کن صراط مستقیم و طریق وسطی در میانه که
که نه افراط و تفریط در عمل است و این اعتدال موروث کمال اندازه رجال از اهل حق و صدق و شباهت روحانیت است که حضرت امیر
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده لیس یعلم فی السماء یهبط الیکم ولیس فی الأرضین یصعد الیکم ولکن مجبول فی قلوبکم فتخلقوا باخلاق
الروحانیین یظهر لکم و آنکه گفتیم اعمال حسنه جمیعا از لوازم سلوک است و موجب تمکین و صدق روحانیت [illegible] آنکه حکم نماز و نیاز [illegible]
و انجذاب افزاید و واله بیاید در کارهای واقع میگردد که یکی از این اعمال حسنه [illegible] تکمیل کارخانه سالک واصل میشود و تمکین
با صدق روحانیت میگردد اما این فرق در حصول نیست که حال مستعد و فانی و راهنما بالحقیقه فاعل باید در کمال شدت و قوت
فعلیت بسبب تکمیل تمام و لوازم درجات درجه معرفت الهیه ما لا کلام که حضرت رسالت پناه مقتدای انام خبر داده و فرموده
الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی والمعرفة رأس مالی زیرا که درین تجارت کیمیای الهیه که حضرت رسالت گزیده
حضور اصحاب آنکه از عالم غیب [illegible] بعالم شهادت تا باک [illegible] و نتایج غیر متناهی الکمال باقی را در این جهان فانی
بصورت اعمال و آداب شریعه اظهار فرموده و در کلام مجید مثال بتجارت لن تبور معنی فرموده قال الله تعالی ان الذین یتلون کتاب الله
واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور در واقع نفس الامر این اعمال شریعه بمنزله ارزاق ظاهریه و معنویه
الهیست که بجهة تکمیل عمال مقرر در این تجارت گردیده و نفس رسالت این مال التجاره حضور را معرفت الهیه فرموده در حدیث مذکور تا که مشتری
تا چه دهد در بها مال این تجارت و کاروان فیض ازلیرا جناب سرور روحی فداه [illegible] خوب فرموده کاروان غیب میآید [illegible]
لیک ازین دستان نهال آید همی همچو روغن در درون جان تر [illegible] در [illegible] آید همی اینهمه رمز است مقصود این بود [illegible]
لذت [illegible] آید همی نوح دلقول هر کس که در این تجارت بی سرمایه لن تبور رسید و کامی گردید بجائی میرسد که همت [illegible]
[illegible] کل امراض ظاهریه و باطنه را شفا و درد دل طلب را دوا خواهد بود [illegible] لهم الرجال [illegible]
در میانه اهل عرفان و [illegible] مقرر است که اگر قوه [illegible] عشق که راهنمای طلب الهیه است بکمال رسید بجایی منتهی میشود که [illegible]
توجه و نظر دائم طلب حضور را بر پروانه [illegible] رفع [illegible] از جهات سلوک را از طالب مستعد میکند بشرط همت تا آنکه [illegible]
چه فرموده اند یک نظر [illegible] از [illegible] در این اوامر [illegible] در صفات عراق و [illegible] و دار [illegible]
از حضرت سید الساجد و الی [illegible] المعتمد روحی فداه [illegible] که طلب الهیه [illegible] تنها امر فرموده [illegible]
کلیه فائض میگردید [illegible] مبارک ائمه هدی که حجج الهیه علیهم السلام [illegible] جمیع که [illegible] اهل [illegible]
گردیده [illegible] فقرای [illegible] آمده که [illegible] فقرا را در [illegible] اولیا را بازاری کرده [illegible]
[illegible] که حضرت [illegible] و آگاه [illegible] که ما در عمری [illegible] فوق [illegible] در [illegible]

در کتاب معرفت الهیه گشتیم تا باب ولایت الهیه باز و اجازه [illegible] که بر حال یعنی الهیه فراوان و مقامات [illegible] از زمان [illegible] گشت ۱۷
و کمر را این وزرا از جناب سرور قدسی سره باز میخواهند [illegible] از زمان گشت ای [illegible] زعم انف طایفه صوفیان [illegible] الواقع همه را دیدیم که
هر چند ریاضات و خلوات و اربعینات بلکه بار که [illegible] و اشتغال [illegible] سلوک [illegible] ارباب رجوع محض [illegible]
در ساعت در خلوت با حضور قلب شغل ذکر و فکر کردیم ولیکن با کمال صدق و ارادت لوازم مقامات عالیه علیه [illegible]
آمده و بجائی رسیدیم که صاحب کشف [illegible] و الهامات علیه الهیه گردیدیم اما ظهور این کو مرتبت و این طور ترقیات در اشخاص طلب
مستعد از عجایب دوران و نوادر زمان است که در قلیلی از زمان صورت می بندد و حصول این قدرت حضرت صاحب ولایت کلیه الهیه
از برای آنکه [illegible] لباب [illegible] که کلیه [illegible] کلیه و جزئیه فاعل است هر چند آنها هم [illegible] ترتیب [illegible] جزئیه
[illegible] دارد [illegible] منطق راه [illegible] و از این قبیل [illegible] خارق عادات مینمایند
و کمتر در عالم آفاق و انفس صورت می بندد النادر کالمعدوم [illegible] از اهل سلوک [illegible] کرده
سابقه یعنی طایفه مجذوب سالک و سالک مجذوب و مجذوب مطلق و سالک مطلق و [illegible] در [illegible] اوایل سلوک
و اواسط و اواخر در جمیع این اعمال حسنه و دستورالعمل [illegible] مذکوره سابقه [illegible] اشخاص آنها مختلف است بلکه [illegible] سلوک
لاتتناهی میگردد و [illegible] ضبط [illegible] نمیگنجد لهذا باجمال [illegible] که وقتی از برای [illegible] عبادت [illegible]
و وقت بمقتضای مقام [illegible] تقدیم عبادت میگردد برحسب امر الهی و تصدیق ذلک قوله تعالی فی کلامه المجید یا ایها المدثر قم
فانذر [illegible] من الواردات الکشفیه لسیدی المجد و ابی المعتمد روحی فداه [illegible] ذاکر الله هو [illegible] لم یذاکر الله
وقتی فقیر را پس از فوت سیدی المذکور بسبب [illegible] حضور [illegible] حالتی وارد آمد و بر [illegible]
و خیالی [illegible] گردید که در برابر [illegible] داشته [illegible] از [illegible] لطایف [illegible]
برکنار باشم و در خلوت [illegible] عبادت [illegible] تا مرتبت [illegible]
[illegible] باطن ولایت بر فقیر وارد آمد [illegible] که میخواهی امروز [illegible] این است که [illegible]
فرموده در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم وقت [illegible] فرموده و لا تجهر بصلوتک
ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا قال سیدی فی غزله [illegible]
[illegible] جمع عبادت است وقتی دیگر خوردن عبادت [illegible] حفظ [illegible] در حالت [illegible]
بمقامات علیه باطنیه [illegible] از جمله واجبات است [illegible] تکمیل در عبادت [illegible] ظاهر از اوقات [illegible]
[illegible] باطن [illegible] خوردن و ترک ریاضات [illegible] الشیخ [illegible]

الوالی مقطعه، رئیت در آب پوشیده چون شیرین مرز شاه ل سفرنیفه کس عرض کرد حرامی شاه را در این آن رفعات درکمات و در اواخر
این نفس بر ورین کلمه و لرزینه حوزه دن فرمودند چنانچه این است که تا آن وقت دهنی در حرکت طلب و عشق لهم حالت معشوق شده‌ام
عارف فرموده هر مرتبه از وجود حدی دارد که حفظ مراتب نکنی زندیق جناب سید التحقیق را از وجد [illegible] مقالات عمر بود
عشق حال دل ضعیف [illegible] است یوسف مصری ونزار است و او فتنه این ریف [illegible] است سطوت کبخسرو جمشید دارد سخره این
رستم دستان است شور و غوغاهای کشیم زان تمکین فته که ملک است رستیم از سر که نفس دوران شیر خدا اعرابی کشیدن است زین جهولم
حوازا حیاتی کمر جان در خم مژگان است مطرب جان زهره صفت باله کمی ببار خوش صوت کاستان است شرب دل از کوثر عشق خداست
نعمت خداست که بر خوان است راز دی از جوکه از ماهی راز دل است آنکه در انبان است حضرت سید روحی فداه ترجمه کرده فرموده
که دلی کامی انکسی است که دنیا را بخورد و آخرت را بکمر به بندد و لیکن در این دوره حال کشته بهیچ قایم بس سخن کوتاه باید والسلام

و همچنین قدری خواب عبادت است از برای سالک و از لوازم تمامی اوست و قدری بگویم که خواب عبادت میگردد چنانکه در حدیث
وارد است نوم العالم عبادة مذکور است که جناب شیخ شقیق بلخی بیغامی داد به حضرت جناب سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سره
که نشد در گذرگاه و قافله در حیات رکسته نشنیده‌ام که تنها را در خواب و وصف این حالت راه این دوری و درازی چگونه
قطع مسافت میشود که بمنزل خواهی رسید سلطان فرمودند که شیخ شقیق بگو که سولدنا مردان کسی است که شب را تا بخوابد و صبح
در منزل حاضر باشد قبل از نزول قافله و رجال رجال مردان آنکه بیخ و صیحه و مسافر را طی کرده باشند خفی کنند از کار
کارگزار کار جناب سید روحی فداه مقاله فرموده عشاق را خواب و سدار یکی است خواب که آنها بنور حق است
و همچنین قدری از ذرای سالک باری از حقوق عبادت است و قدری بگویم که بودن از حقوق عبادت است کافه امانه
فیوضات بالکلیه تمامی باقیمانی از حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است زکوة العلم نشره حتی که
فرموده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الآیه و اهم حتی وقتی از اوقات از برای سالک است که معنویه ذکر
کردن عبادت است نیست رفع حجابات ظاهریه و باطنیه و دفع [illegible] شیطانیه وقتی دیگر میگویم که ترک
ذکر عبادت میگردد و این فقره در محل از اولیاء الله تحقیق در بعضی سطرهای کتبی صورت نرسیده اما در منتهای
للابات رسیدن مقامی است که از ارباب معرفت جمع الجمع مینامند و از مقامات و حقایق این مقام این است که ذکر و ذاکر
و مذکور در باطن ذات سالک یکی میگردد و این درجه فوق مقام حق الیقین است که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم در حدیث مذکور والمعرفة راس مالی فرمود و از این است که معصوم علیه السلام فرموده واذا سکتوا کانت سکوتهم ذکرا
والیفا داری است در این اولیاء را افراز ال و انفاسهم تسبیح و اما در بعضی سطرها معنی ترک ذکر ترک ذکر لازم است

است که اگر کثرت ذکر [illegible] دل ذکر شخص قلبی و خفی میگردد چنانکه ع الیقظه ذکره آمد و بسر از ظهور انجلات بجهت سالک در خواب یا بیداری مباد باذل در عشق خود ترک ذکر ۱۱
اولیاء را ملامتی مشغول بذکر خفی قلبی کردند و این کار شق زیادی میخواهد که حوزه در حبس نفس عدد ذکر بیشتر ورنگ قلب بکتر و بر بنداریم ترقی کرده بدنه ترقیات کردیده و بالاخره بار شد
مقامی که از اعتق کبر با نبیه الله در همقام عنوانات مرتفع است حتی مهوریه و ظاهریه در آنجا منکنید و متحدند بی‌اوجد و لذا آقات رسول الله علیه وآله انا و علی من نور واحد و این نور تقدیری
غیر محدود و لا یتناهی است انقدر سیر و بیابانش برس درباره جناب عارف ربانی و کامل صمدانی شیخ الشیوخ فی زمانه الشیخ نجیب الدین رضای اصفهانی مجذوب وارد است که شب
دوازده نفس صبح فرموده و در هر نفس هزار مرتبه ذکر آلهی قبلی را تکرار میفرمودند سبحان الله از این جلالت شاهانه و تبارک لله از این همت مردانه عجب است که جناب الایقان شیخ
سعدی شیرین فرموده سعدی مکر از خرمن اقبال بزرگان یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم از ابیات عارف فرموده چه ترا به زسیری ترا رها چه خبر با ولایت سعدی زاد لقمه خبر
فاعتبروا یا اولی الابصار هر حیال منقری در هر مسلکی و مشربی گرانند و در حوزه این مطلب را که در هر کتابی نیست و به شنید بقصور کنند مقامات را که در هر آنی هست نیک و قدری
نکنند از آن دعاوی طریقت رسمی واقف دین بمعنی عریق حرف که فی الواقع کمال تعجب است که شخص نشود منقادت بینه و مقامات علیه از بزرگان اهل معرفت دعوی مینمودن هفت
و در یافت معقول باکفار برخورد و مخالفت معقول داشت قبل بر خرافات عالیه عاصیه بخبران نهادن و لها از عمر با مروج هیچ قناعت معقول و داری کردن از اولی
حقه این دین مبین که معدل حکمت نظریه و عملیه بهمایهم و مخزن معرفت الهیه و تشیع مفخر ایجال درایی و ورزال است یعنی حیوان ملل قال و لا یعلی و در دو ال دارال
و تقلید زرال الدار که تمامی علماء و فقرای بخلی و حکمای رجبال و از نوادر لا ام وارد و هر عصر در این خوان که با اهل دراز تماد از مقام حق بمعنی برون و در نهایت دخیل در رایات
همچنین از همه افزون کردید که گیرا از ستر حال ایمان چیزی نه واحدی را از خوان نعمت آلهیه گسترده در فضای عرض متناهی باطن ایمان در دست با حضرت ایه احمد بن در بار
دخوتیان در کار و ارادت کیشان در محبت سوار که حاضر بزم حضور و مستغرق بحر از وجه حضرت او بیند هنیئا لارباب النعیم نعیمهم وللعاشق المسکین ما یتجرع
جناب شیخ بهائی قدس سره فرموده هیا در بجا ما نوره کی این من و ما را که تا در یا نکردی تو نداری در یا را و این طایفه در هر عصری اندک قلیل و اکثر در زمان وقت عجب و نمیر کر شد
که معصوم فرموده ما اکثر اهل القیل و هم اهل الفضل حق تعالی فرموده عرفوا ماقال و قلیل من عبادی الشکور کشف سر و تحقیق بدانکه هریک از این احکام خمسه مذکوره
و شرایط سلوکیه را از صورت تشریعی که بمنزله عنوان و مقدمه است بلکه ابتدا است از برای بروز و طلوع نوری تکوینی در خون اعمال عملی از واجب و مستحب و غیر ذلک
کمالی بخشیده و این نور تشریعی باطنی در اعمال شرعیه است بلا انفکاک شأن اوج هیولی از برای صورت مادام که سالک راهرو و مشغول باین از این اعمال و عبادات
همه صوریه شرعیه فرایض میگرداند که بعنایات الله صاحب بصیرت قلبیه شده بالا حاله در باطن حقوق زور شعاعی تکوینی که در خون اعمال است مباهیه
مینماید و هایی سبب تشخیص میدهد درجه اعمال و مقام خود را که بعضها فوق بعض است و همچنین تشخیص میدهد اعمال و درجات دیگر از ادراک نکواهد و این انوار
تکوینیه باطنیه از ملزومات این اعمال شرعیه ظاهریه است من حیث البطون لتقدم التکوین علی التشریع و از لوازم است من حیث الظهور لتلازم
التکوین مع التشریع بلا انفکاک لتلازم التالی للمقدم و لکن انوار تالی از انوار تکوینیه است و انوار مقدم اهل تشریعات است و کل النور یشتق و منشعب است
از نور باطنی سری حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بصورت آداب و شرایع منتوجه بتمامی خلق میگردد قال الله تعالی فآمنوا بالله و رسوله والنور
الذی انزلنا و کذلک واتبعوا النور الذی انزل معه در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مفسر است نور در اینجا بنور هدایت و نبوت و ولایت و شخص
امیرالمؤمنین علیه السلام و لا محاله از برای هر سالک راه روی بقدر مراتب و بلیغ لمراتب و سیر شکل بعروة الوثقی نوری غیر منقطع
حاصل است با اشتغال بآداب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت منسوبه بآنحضرت صلی مذکوره در حدیث سابق که معبر است
حجت در نزد اهل معرفت بسلوک الی الله بجمال درجه و کمال مقدار عمل که از شرف طالب سرمیزند بار قه از آن نور ساطع [illegible] است

از باطن و طریق همان عمل متوجه شخص طالب میکرد و مربوط و توجه پیر عشق و راه نمای کامل رابطه در سلسله ولایت معصومیه الهیه و آن رابطه و لکن هادی سلسله
ولایت نیست مراد از رابطه نزد اهل ولایت و عصمت فرموده از باطن آن که حق تعالی فرموده اصبروا و صابروا و رابطوا ای رابطوا بعلی الائمة و این
مرابطه تحقق قبول نیست و ممکن نشود بلکه بر حسب فعلی و عملی است و لکن با اولیای الهیه و ائمه دین علیهم السلام کلاه او لعقبا از روی صدق و سر سپردگی از فعال و دل
با هیچ آن بشابه پیوند کردن درخت آلوی جنگلی تلخ است با درخت جنگلی شیرین از اینسنخ که بعضی پیوند نموده و مرتبط شدن و جوش خوردن با یکدیگر
شده هرچند است که شبهای تیره و جنگلی شیرین میگردد که اگر پیوند نشود بار های دراز مع تربیت آب تکمیل از اشعه شمسیه و امواج قمریه
و سایر کواکب مع آب ارضیه و سایر ادویه دیگر محال است که کوزنی تبدیل گردد بلکه بر ما فیه ما در جنگلی کا تر میگردد مثل افراد
انسان که اگر خود سر حرکت کنند و کثرت کامل مرابطه نکردند از دایره نقص شخصی فردی خود خارج شدن محال است که یکدرجه
از قابلیت و استعداد فطری باید بگذارند اگر چه بقدر عمر دنیا عمر کنند و مدام در صدد تکمیل نفس خود برآیند و لکن بحکم
و لکن بزرگان دین در چهار اصباح حرکت با طاعت امر ایشان حالی و فعلی و تغییر احوال که از برای سالک و طلب
الهیه حاصل شود که خود حیران بسیار میگردند که این چه قدرت است از برای بزرگان و چه صلابت کلی و چه
بمنزله اکسیر است کامل الهیه و تمام خاصیت بمحض آنکه مربوط و سر سپرده شخص گردید به وجود سالک کوزنی را شیرین
و صفاتش را تغییر میدهد بنحویکه عقد و عقیدها را حیران میکند مثل آنکه جناب مستطاب صفی الدین وسط اق
قدس سره العزیز در اوایل سلوک مجذوب بکه توجه چهار روزه سال مجرد و منفرد در بهر بیم آورد و مشغول
بخلوت و ریاضت ابقه لذ اگرچه با بزرگان اولیا از قبیل جناب شیخ شبلی و دیگران هم روحی و همدمی در
الهی بوده ولیکن جذبه قریه ایشان خرق عادت از حضرت شیخ بوده که با نظاره ممکن آیه تا قضیه توفیق
رفیق آن وقت بر ایشان گردیده خدمت کامل خاص جناب مستطاب برهان الاولیاء سید برهان الدین
قطب الدین محمد آمدی سره العزیز مشرف و تشخیص کردیده حالات سابقه در ریاضات شاقه خود را عرض
مجموعه فرمهز این ریاضات جذبه اطوار اربعه نفسانیه و سه طور از اطوار سبعه قلبیه را طی کرده
و معلوم است که این مراتب بقوت جذبه و ریاضت بدون همراهی خضر وقت طی شود و لکن در این مقام
که این طور چهارم است که از اطوار ولایت الهیه میباشد محال است طی کردن آن بدون معاونت صاحب
ولایتی و اگر سالها سالک بر اینها بنشیند بطمع دخول در این محال است و ممکن نیست که با قدم از قدم بردارد الله

الله کند ولی الهی که تراب این باب است که او را حضرت پیر عشق مینامند معنی عنایت و جد تمت بر فقر سالک طالب عهد گذارده است او را گرفته
و جذبی در باب ولایت بقیه الهیه نموده و او را از غم و غصه و رنج نجات داده آزاد کند از اینجاست که جناب شیخ الشیوخ عطار العارفین قدس سره
گفته شاد در آید و شوی گذشت زانکه صاحب کشتی بر من گذشت بعد از توبه و تلقین امر کار اربعین متداوله مقرره همه تکمیل کتاب فرموده جناب
سید و والدی فرموده که از جناب والد شنیدم که بیفرموده از جناب آقای آقا محمد هاشم قدس سره شنیدم که فرموده در این اربعینات حالات و برات و مقامات
عالیه هر از برای من دست داد و حالتی کردیدم که برتر از آنها را در آن ریاضات سابقه شاقه چهار ساله تمام جلال ایشان نمیفرمودند افتخار
پس از فروع از اربعین چهارم فرمودند که اتفاق بقیه که بزرگترین و اصلح ترین چیز بودن کار در خلوت تاثیر ربانیت این از آنجا که حضرت
ولی الله فرموده قطع ایمه جمله بهمراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی پس خروج حال که نتوانند در سلوک الی الله فی الله والامکم
جانی اینقی بالیقین والقدرة بالقدرة با بزرگ را منهاج حجت که واپس تغییر اسلوب در صدق و ارادت شود باید با قیوما در راه
تا آنکه مقصد و ... نایل گردد و مردی کامل و تکمیل شود پس اگرچه در دلها که پیوسته سالک دیده هنوز از نفسانی در رفع خطر
راه نزدیک که از اول سلوک الی آخر بیک نفس باشد زیرا که خطرات نفسانیه در کار است در تقابل و ارادت الهیه بر در است و این دعوت
از رحمان و شیطان در باطن سالک موجود و منهاست شیخ الحاج هدایت میکند و دیو الحاج غوایت میکند تا استعداد سالک و قوام ازلی و لیکن باطنی پیر عشق
و مرتبه ازلی او بچه درجه و چه اندازه باشد و کدام از دعوتها نمه و مطبوع طبع او آید یا کشند با کهزود کشتر از این کردها از نباتات ازل و
تونیات باطنیه و خطرات نفسانیه مولوی رومی قدس سره در باب جناب شمس الحق فرموده صد هزاران بار ببریدم امید از که از شمس این
رفق باور کنید فلذا بلیه بخشیدار بالمالک است که او لاهیچ تغییری در اسلوب سلوک باطنی دینی و فعلا در صدق و ارادتی که راه میاید
واگر ... بگرده حسب التقدیر والادب تردیدی و تردیدی اکند در رای و عقیده و خیال و اعمالی بر فور نکول آمده تا
پیر عشق رحمت نماید زیرا که باب توبه از برای طالبان الهیه باز و همواره عنایت در حال و حالی کریا مرتبه علم و فقر
حضرت کبری علیه السلام آیه وار سع رو کش اللفقرا در بردار است باز آ باز آ هر آنکه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ از هفتاد دفعه تا هفتاد دفعه بلی ... از توبه و رجوع ممکن است چرا که
بزرگان بسبب نور ولایت الهیه لاتتناهی است که در باطن آن شخص یک مواج در جوشش و خروش است البقاء لله است
لهذا اهل رجوع هیچ مقام از مراحم بیکران آن محروم نمیکردند الا آنکه سالک در حق الفت و ارتداد به درجه برسد که بکلیه
مقطوع الربط و منقطع الیقین گردد نعوذ بالله من غضب الله ... و من الخزی و الخذلان اما دلیلی بر آنکه هر
عمل از اعمال تشریعی دستور بزرگی دارد در خور حفظ این است که روزی شخص در حضور شخص بزرگ مشغول تماشا و خنده
بقیه لرزی از فرط ... مفتیه با همه اشکال پس از حال آمدن کشف خدای حضور را دیدم حضرت پیر حق از این کلام دلالت

در ۲ شده فرموده‌اند این نور روشن‌تر بود که دیدی و ضیاء دانستی اگر به نور الوهیت و وجه الله اعظم رسی چه خواهی گفت کنون از منزل
فرمودن رو که قادر تری و کمال معرفت بیشتر از این است که در طلب و سلوک لازم و متحتم است که با ارفاد
و تفضیل و مقام حضور دل نگذارند و در هیچ کیفیت و سیقه حضور بروق انوار و طلوع اسرار در روز و شب را تعبیر نمایند و بقی نکنند
در خود نبندند که در هر آن و قف وارد کنت الی الله باز می‌ایستند چه فرموده لنا الملک شیطان العابد و الملکوت شیطان
العارف و الجبروت شیطان الواقف هر آنی که طالب سالک از یاد مطلوب حضور دل رهد ذکر ما رحمان الیتیم
غول حضور شود مانند عصفوری است در دل آهنی و ما دام که محجوب است حقوقی است بقول الله حضرت ۲ س
هر نفسی انگشت میگیرد در دل که و زیارت‌ها نه منخواند و آما باید دانست که شیطان هر کس در هر مقام
در حجز حضور و مقام دین است او است و اگر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلم شیطانی می‌فرمود حضرت
آدم را هم شیطان به آموزی کرد جمیع بنی آدم را هم شیطان آما رسول ... فلهذا استطعت فرتبش لاتینا هی است
و مفهوم کلا معقول نا تشکیک است افراد و مراتب غیر متناهیه دارد و شیطانی که حضرت ختمی مآب منفی فرموده و ورای شیطان
حضرت آدم و این شیطان و ورای شیطان سایر مخلوق است اگر چه کلی و جزئی آنها در قبضه قدرت کبری و منار قهر اتم
ولایت الهیه مضمحل و لا شیء لذ شی اکثر اولیای الهیه کلا و بعضا که مبین طلب الهیه اند در قبضه قدرت ...
و جهت لطف اتم ولایت الهیه اسیر و دیار بدی مضمحل و لا شیء لذ کان فی قبضة قدرته اسیر و ان ذلک علیه یسیر
و لذا قال الله تعالی یدالله فوق ایدیهم پس از این باب بیان واضح گردید و تحقیق شد که امر کردن بزرگان
و مشایخ از اهل معرفت و ولایت طلب و سلوک الهیه را بر ریاضات و اعمال نوریه مرسومه شرعیه
بنفسه و بنیت الله از برای کشف نور ولایت الهیه تکوینیه که بصیرت قلبیه است اصطلاح اهل معرفت است زیرا
که حضرت صادق علیه السلام فرموده ان شیعتنا اولوا الربعة الایمن و مایه این بصیرت همان است از خلق
و نور کلی تکوینی سالک است که حق تعالی فرموده فطرة الله التی فطر الناس علیها ای فطرة التوحید قال المعصوم
کل مولود یولد علی الفطرة ان ابواه یهودانه و ینصرانه او یمجسانه ... فی الروایة و متمم آن نور
خواص سالک طالب نوریت تشریعی که در ابتدای کتاب از صفات نور ولایت الهیه که منت و

بحدیث و تربیت ایشان حجاب مذکوره تحصیل شود قال الله تبارک و تعالی یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره المشرکون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده
رایت العلم علمین مطبوع و مسموع و لا ینفع مسموع اذا لم یک مطبوع یعنی نور کلی مسموع و منظور یعنی از بزرگان و فی مفیدات از برای سالک که نور مطبوع ازلی را دارا شده
بفطرت ازلیه اولیه که از اسم بسیط ازلی اجمالی میاید که در این نشئه تأثیرات دنیویه با علم اکتسابی از قلوب اولیاء تزویج و ترکیب می‌کنند و در این نشأه الله افزوده مثمر گردد
نتیج نتایج میگردد از اینجاست عارف فرموده هر که را روی بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود بدانکه در عرف احادیث و اخبار و مطلع اهل بیت عصمت و ائمه اطهار علیهم
السلام الملک الکبار نور و علم تکمیلی دارد با بمعنی که ائمه متعدده حضرات که در حقیقت واحده مطلق نیز هزار و یک شماری واحد و کذلک اولهم و آخرهم عبارات
شتی و حسنک واحد و کل الی ذلک الجمال یشیر حضرت صادق علیه السلام فرموده لیس العلم بالتعلم انما هو نور یقذفه الله فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی
ان یهدیه و کشف این نور ولایت ازلیه ابدیه از برای آنکه شخص طالب های حرارت تجدید یعنی فطری ازلی و کسبی اهل بصیرت قلبیه است اگر به سرای عالم
عوالم را از ذره تا ذره تشخص دهد و ببیند که تمام یک نور واحد است که حضرت موسی در آن کون و الانس مع بن موسی الرضا علیه السلام فرموده والنور
فی هذا الموضع الهدی الذی هو نور السموات والارض و بصیرت قلبیه نوریه بر حرز و نیارکه ما کیر الله فی الانبیاء الله ما لکانیة الارضیة
و السماویة کلا طراً دارای یک حقیقت بسیطه نوریه در مراتب هستند که کلی و جزئی آنها در قبضه قدرت حق تعالی ذلیل و اسیر و بی ثبات و ناچیز
و حق تعالی به نفس خود محیط کلی و قیوم حقیقی آنها است قال الله تعالی ان الله بکل شیء محیط و الیها بنور بصیرت تمیز دهد که حقیقتاً ما اثر مخلوق
ضعیف ربطی نیست الا بهای نور مقدس که الحضرت علیه السلام در حدیث بکاملها با عمران صابی آن را فنی ساکن و مفاد آلتی و نور و مشیت و اراده
و ابداع فرموده که با ذات جاریه و فی حیث ازلی قدم دارد و در ربط فیما بین حکمی و وجوب بالیمن ممکن و ظهور وجوب است آن ولایت
کما وله با لا ثالث بینهما چنانکه ... التفصیل سابقا ذکر کرده آمد هر گاه روحی مقدس که بزرگ فرموده تعالی ... بی تکلف بتقوای همت ... ... ها
و این نور مقدس را که نور ولایت و بصیرت مینامند حاصل نمیشود الا بالسلوک الی الله با شرایط مقرره که اعظم و اهم شروط مراتب معرفت
تام تمام و ارادت و خدمت ما لا کلام است به هر عشق کامل است که جانا از موالیان اهل بیت عصمت علیهم السلام باشد
که فرموده‌اند الرفیق ثم الطریق خواجه ... العنب فرموده مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق گرت مدام میسر شود زهی توفیق
دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق قال المولوی آن رهی که بار ها تو رفته بی قلاوز اندر آن آشفته
آن رهی را که ندیدستی تو هیچ هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ تا آنکه در این ظلمت رای دنیا بنور شمع وجود بزرگان تو کل ... سالک
حرکتی کرده جزء جزء ترکت کو سپس از تربیت و تحقیق شغول سلوک و ریاضت و خلوت کردیم ما قدر سابقا و همت و شوق که بمنزله
دو بال است بجانب حرکت سالک طریق الی الله را است نفس بس از طی اطوار اربعه نفسانیه از اماره و لوامه و ملهمه و مطمئنه اسیر آن
بطیران اشد در فضای غیر متناهیه باطنیه پرواز نماید الی ما شاء الله تعالی آنقدر سیر و بیابانی بری قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
منازل الهیه المعصوم والارض فی صحب قلب المؤمن ... ... فی هذه السموات والارض کنون سیر سالک پس از طی اطوار
اربعه نفسانیه ... حجاب والتفصیل که اهل معرفت میداند و این رساله کتابیش ذکر آن نیازد در مراتب قلب است که از اطوار
سبعه قلبیه منتهیه آنها با هفتاد حجاب والتفصیل باید که نمودار است با حقایق کما هو کفی من هو اهلها و ان شئت تفصیله المراد.

همراهیها فارجع الی کتاب لوامع الانوار و طوالع الاسرار فی سیر و ای العباد الی اللّه رحمة اللّه علیه و این اطوار نفس و قلب از برای سالک با درجوا
صورت می بندد و اگر پرده پندار و غفلت سالک قوی و غلیظ باشد یا آنکه در بین النوم و الیقظه است اگر پرده رقیق باشد یا آنکه در مراقبه قلبیه است
اگر پرده کمتر و رقیق تر باشد یا آنکه بکشف عیانی است اگر پرده پندار و غفلت بالکلیه برداشته و مرتفع گردد و این فقره اخیره ممکن است
در صورتیکه همین دیدها همین منظر نوری نمیشه بنحویکه نور ولایت قلبیه از دریچه قلب سالک سر بدر آورده باشکال مختلفه در خارج منعقد گردد
این است نهایت کشفها سرفت که در مرتبه چهارم است یا آنکه استعداد سلوک و طلب آگاهیه که درجه و اندازه باشه کمال بحسبه
و وقت و فرصت و توفیق طرفین از طالب و مطلوب در تربیت و اقتضا نماید توفیق رفیق است هرکس نخواهند و پس از طی اطوار
سالک ناگهان وقتی بباب ولایت الهیه میرسد در حالتیکه تشنه و متعطش است سالهای دراز معتاد به مقیم آن باب مستقیم در حلقه اوراد
باهر و ابواب معنوی کاملی را انهای خود بمرکز و صل شده تو به کشول آن باب و مراقب باشد تا آنی غفلت نکند و سایه به تخرد و نباشد
و در ورزیدن محبت با مراد خود وقتی را فرو نگذارد و لحظه را کوتاهی ننماید تا آنکه عنایات سنعت شامل حال او گردد یا در به افتد
که عبارت از اقبال ان تربیت و مجاورت طالب است یا مطلوب خود دائما همچو تکمیل عرفانی یا بشتر الی آنکه سالک را به
بر حسب استعداد طالب و قوت مطلوب جاذب اذن دخول در این باب ولایت الهیه بطول خواهد انجامید بحسبکه کمال به
الی غایته وهلی کرد و باعتقاد فقیر حال این باب ولایت بابی است منیع و محل است بغایت رفیع که دست هر نا اهلیت
بحلقه آن نتیانخواهد رسید. و نخواهد رسید بلکه اگر در عمری هم دخول در این باب گشته سالک راه رو ثابت قدم صورت
بندد و از عنایات سبعت موالیان اهل عصمت و طهارت علیهم السلام میسر گردد فوزی عظیم و نعمتی جسیم است و چنین زهد و شکر
و شکرها دارد از دست و زبان که برآید کز عهده شکر بیرون آید از آنجاست بار فرموده ربع بروم سالها هم در از
تا بضرابی درین کو دیدها آز قربان زدی های در که این از تحیتهای به بر کار این وفی باب و اما بنعمة ربک
فحدث که حق تعالی فرموده ولیس کلما یعلم یقال ولیس کلما یقال آن حضر اهله که حضرت معصوم علیه السلام فرموده لازم است
که باین نکته بپردازد و اشاره نماید که اهل حضور و حاضران محل برسند و نه اهله مستحضر گردند که از برای فقیر اتفاق افتاده است
و حاکم فقرا لغایات موالیان اهل بیت عصمت علیهم السلام و قوت پیر عشق راهنمای فقیر از طور این باب معرفت
و ولایت الهیه و آقا نه بر آن باب شاهی دخول در آن باتفاق و همراهی حضرت پیر عشق کمال عنایتی بهم رساند
طول کشید و کحول به الیه غایته رایت ما رایت و سمعت ما سمعت من الممالک الرحمانیه و اسرار الالهیه والاسرار
الربانیه التی ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر کما قال عز من قائل فی الدستور الاعظم و القرآن
الکریم و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا لهذا اکثر کشفه و مکرر بم یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من
المکرمین ولی از این بیشتر نتوانم گفت سخن دارم ولی ناگفته اولی و اینکه دلم چون دریا خروشت و عالم پر از نه و از اندازه
لعل بیرون باشد به مجنون طاقت صبر و ایستادن طاقتم نگسسته و از آنجاست که مولانا جابر قدس سره مدتی خدمت حضرت صادق

حضرت صادق علیه السلام عرض کنند که پدر بزرگوارت هفتاد هزار حدیث از اسرار ولایت بخوبی تعلیم فرموده و آموخته که گاهی شبه جنون عارض میشد حکم کفرت علیه السلام
فرمود یا جابر بصحرا برو و گودالی حفر کن سر خود را داخل کرده بگو حدثنی محمد بن علی الباقر علیهما السلام کذا و کذا تا وقتیکه آرام شوی معلوم میگردد که اگر آن حضرت
بعلم حضوری امامت خود میدانستند قابلیت و استعداد مرحمه تشفی مولانا جابر در آن عصر احدی نبوده بقیه امر بکشفی و نه اگر با او میفرمود که حقیقه
فکاد یمرّ الولایة واکد تسرع الهدایة هر که نامه رهنمای قلب خود سر به غم عشق بوالهوس را ندهند سوز دل پروانه مگس را ندهند
عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمد همه کس را ندهند و در این مقام دیده نوعی سلوک و ریاضات شاقه سالک منقطع بلکه
بر حسب ارتباطی ممنوع میگردد و عمده کار سالک و صاحب این مقام پس از ادای فرایض مقرره مراقبت که حضور دائم و قیام بصلوة
دائم است که فرموده انه مشتاقون فی صلوة دائمون جناب باباطاهر کرد قدس سره العزیز فرموده خوشا آنان که الله یارشان بی که حمد و
کارشان بی خوشا آنان که دایم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی و کار دیگر سالک و اهل این مقام مواظبت در ریاضات نفاذ
الهیه و حدانیه است با افاضات ربانیه و غایات صمدانیه و برخوردار است بلطایف سریه و حقایق باطنیه و دقایق علمیه
حضرت صاحب ولایت علیه السلام که بنیاد از اه هزار صورت از برای سالک جلوه گر میگردد و لی وجه عظمی نور ایمان است
تنقیح و تتمیم پس از این بیانات کافیه و بیانات وافیه واضح و محقق گردید که سلوک و فنا الی الله دراین
نور ولایت است که حضرت معصوم علیه السلام آن را نور ابهج افتح حق تعالی که نور سموات و ارض است فرمود و این
نور مقدس تکوینی تشریعی سر الای عالم و جهول عوالم غیر متناهیه را فرو گرفته است از ذره تا دره و چون تکون ماده
تشریع و تشریح حمیر مایه تکوین است پس عمل تشریعیه برطبق اسرار تکوینیه است که ائمه معصومین از باطن امتیاز و اولیاء
علیهم السلام سر نهند و در دفاتر خود ثبت و بر الواح قلوب است ضبط میگردد و هر فرع از خیال که از عبادت سر منزل سعید و سعادتمند
شرعی شمرده است نور را در خوریهای علمی بموجب که از جلیس و سنخ همان نور ابهج تکوینی که منبعث بهیکل حضرت خمسه
خدا و شیعیان متعلمین آل علیه و علیهم السلام است در هر عصری از اعصار انبیا و اوصیا و اولیا و اسلاف و خلف که
در باره ایشان فرموده تلک مشکوة النور و قمیص الظهور و بقدر ربط و نسبتی که با ایشان هر کس بهره و در از ایشان
میگردد و چون تکوین ایشان در عالم تدریجی است لهذا نور فطری تکوینی حتی ذاتی انسانی هم که عبارت از حقیقت
انسانیه است هم بالتدریج الی مرتبه العشق در این نشئه روحانیه کامل میگردد و تربیت پیر عشق تکمیل میشود تا بنهایت
عشق و درجه کمال انسانیت برسد که تلک آداب و احکام شرعیه هم که تکلیفات صاحب شریعت است
هم بالتدریج صورت می بندد و بیانی که شهر به شهر در ایام عمر سالک نور ولایت فطریه اصلیه تکوینیه او با نور

با نور تشریف آورده باد و سبب اعجمی و دستور بعد تشریح عرفانی حوزه حوزه ده شهزاده وصی نمونه تکمیل سلوک و با یکدیگر ترکیب شده و سبب کمال
فوق کمال و نهایت معرفت و عشق ثانی لهیقضی والجماب میکردد از اینجاست که بزرگان فرموده اند که در اول حال امور را نه
از برای افراد بشر حاصل است بعلم و نور سبیلی او و ضدان با یقین بی نهایت شئی نور فطری جمیع شئی من الحجر والمدر کما
قال الله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و اما وقتیکه از باطن اولیا و بزرگان و سیر سلوک ها ان نور
عشق و معرفت و علم سالک مرکب شده بنای اول بر روز کمال است او است تا رب یکی که نهایت بر سد حضرت تجلیات
ذاتیه و صفاتیه کردد که آن را تبع نوری در وجود و وجود فنا فی میخوانند در این وقت سالک و صل بحقیقه ذهن در عنایت الهیه مثل
حنفی نفع لدم است و فارغ از دایره و المخلصون فی خطر عظیم کردیده راجع شده و غریب آنکه کل شئی یرجع الی اصله قال
المولوی المعنوی غزل ما ز بالائیم و بالا میرویم الی آخره جناب ستیر لسنه وضیب الدین المعتمر روحی فداه ابن الله در رساله
عشقیه بتازی میفرماید او کار ارواح القدس فی الملاء الاعلی و عشقهم العالی لقد صدقنا ان المذاهب منهاج الرجوع الی
اوطانهم عند ذوی اللب بها و ثقنا و انما هی معراج الی الوطن الاصلی فی سفر القلب الذی اتخذنا ان شئت قلت هی منهاج السلوک الی
العشق الحقیقی فی اسفار من عشقنا و فی المذاهب قطاع الطریق و لا یکون امنا من الشیطان رهقنا من اجل ذلک تلک الامر
اختلفوا فی نهج مذهبهم صاروا اذا فرقنا لکن لئن بلغوا ما العشق فلا امنوا من الضلالة فی برهان من وفقنا حقیقة العشق
حب الله للعرفا و هذه غایة الخلق الذی خلقنا و ثلث جند حزب المتقین و لا حبان اعلی من العشق الذی صدق مجازه
درجات و هی قنطرة منها مذاهبهم عند الذی سبقنا فالعشق عند اولی الالباب و الحکماء خطیرة القدس ما تری ورده
من سبقنا ان المذاهب منهاج الذهاب الی تلک الخطیرة فی اسفار اهل تقی و ینتهی مذهب العرفا الی حقیقة عشق
صادق صدقنا ابن المذاهب من بعد الوصول الی حقیقة العشق یا طوبی لمن عشقنا تلک الثلثة و السبعون لو صدقوا
و قلبهم فی صراط العشق قد وقفنا ما خالفوا بینهم فی دینهم ابدا و رأیهم عن سبیل الله ما فرقنا و الله الهمهم بالحق حینئذ
و نور توحیده من قلبهم شرقنا فجاهدوا انفسهم فی الله بانهم حق الجهاد بقلب خاشع و مقا و وعده جاهدوا انفسا
بصادقهم فیهتدی قلبهم بالعشق متفقا و الله لا یخلف المیعاد ینقذهم من رق تقلید هم طوبی لمن عشقنا اولئک
القوم مجذوبین فانجذبوا فی المذهب الحق بالقلب الذی عشقنا هم مخلصون بفتح اللام قد خرجوا من تحت
سلطان ابلیس لقد فسقنا الا عبادک فی القرآن اتیهم و العشق اخلصهم اذ عشقهم صدقنا لقد اخذوا
من الشیطان یومئذ نجاهم الله من اضلاله و وقنا هم فرقة قد نجوا من نار فرقتهم بنور شمس العشق اذ
شرقنا ذلکم منطوق شعر المولوی قوله فی المثنوی المعنوی مذهب عاشق ز مذهبها جداست عاشقان را مذهب و ملت
خداست نور بند و سوی عشق است دلی ورنه که دسواس رابنه است کس مذهب حق عشق و نه مذهب ها کی اور کفر و کو کفر از
باید بالم عشق را بنفع است ابزار مشاورت دیگر است غیر مشاور ملت کیش او است نمت حج ها تحفه بنده کی او ست

ملت عاشق ز ملتها جدا است ملت حق ملت عشق خدا است عاشقان را مذهبی جز حسن دوست دفتر و درس سبق شان روی اوست در بستان آ
وجوع و زلزله نی زیادات است و باب سلسله سلسله این قوم جعد مشکبار مسئله دور است لیکن دوربار قال الله سبحانه و تعالی
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس معلوم باید دانست که سالک الی الله در این قوس صعود نوری تکوینی تشریع که مرجع
کمال معرفت از باطن فیض فیض بمو طن موطنی که بیان آیت الهیه اند رسید بکشف قلبی و نور ایمانی بحقیقت تکمیل ترکیب خود بر حرف
مکینه با کلمه ربط الهی عالم امکان بنفس حقیقت و دیده احرف حرف هو الله الذی لا اله الا هو بنور الهی او است جل جمده
و کون اشیاء با سرها بظهور ارادت عظم کبریا و ذوات است معرفت ربط حادث بقدیم ازلی و ممکن با واجب علم نزلی نحو
کشف و عرفانی ایقانی حقیق تحقیق لهذا الی که سالقا عرض ره بال کردم که در نزد اهل معرفت سمی براه رخ و طریق جمال
الهیه است که اقرب طرق بصراط مستقیم است و علم که از این مقام تحصیل شود پس از مراتب کشف جمالیه که
عوض منفعم دفع و مناسبتی با آن معرفت علم ندارد و کرد سابق گفته شد علم حکما و ارباب عقول است که مسمی براه زلف و طریق جلال
الهیه است که ابعد طرق است بالنسبه بار او از آن هزار مرتبه بالمرتبه بالنهایه هر درجه و مرتبه این علم و معرفت کشف فوق مرتبه علم و معرفت
علمی خیالی است بلکه مناسبتی با هم ندارد بینهما بون بعید کبون الارض و السماء و آنکه علم که از کشف حاصل شود از
لوازم بصیرت و بینائی است و علمی که از قواعد و رسوم تحصیل شود از لوازم و خواص بی بصیرتی و کوری است
قال الله تعالی هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور چنانکه شیخ الشیوخ ابو سعید ابو الخیر
قدس سره فرموده که در مقامات عروج و سیر با طی حرف در هر لی که مشغول بحرکت و طیران بقدم مدد کرده
این کور با عصای خود همراه است یعنی شیخ الرئیس بامداد عصای شنه لدلیل خیالی قال المولوی پای استدلالیان
چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود کر کسی از عقل با تمکین بدی فخر رازی راز دار دین بدی
جناب پیر دادا ذوالجوهر که گفته مولوی عوده اول تا خوش آمد چند شعری در ظهر کتاب فلسفات
برای جناب مولوی بخیال علمی و غرور ادراکی خود نوشته بنظر شریف جناب سیدی و سندی الاعلی
المجد آقا و مولانا السید قطب الدین محمد قدس سره العزیز رسیده فرمودند کل حزب بما لدیهم
فرحون این مرد چنین فهمیده که نهایت درجه انسانی عقل و لوازم او است که خیالات علمیه
برهانیه باشد که گفته اند المتبع هو البرهان دیگر نمیداند که اهل معرفت فوق مرتبه مدرک
عقلی علی حکما و سه مرتبه و مدارک دیگر قائل اند که بر جامعت ریاضات شرعیه دیده رسید اند
کما بین فی موضعه که بعبارة اخری بطول شریعت و بواطن کلام الله مجید و اخبار معصومین است
که هر کس از آنها جزئی ندارد من لم یذق لم یدر لهذا مفصل جواب منظوم از ابیات زرخیز او مرقوم

ما صنفیات

در همان ثبت فرمعقد دالحی اورا در میان اهل خرق و وجدان منقطع فرموده‌اند فقیر را که مرغوب افتاده و محفوظ کرده‌ام با وصف عدم گنجایش
درین رساله مختصر آن سؤال را که در واقع جواب مولانا است از مولوی رومی قدس سره و هم جواب را که گفته شده که تیر دلاک است از جنبه
انکه تذکره احوال و تبصره لطایف باشد ذکر میکنم تا انکه مدهشند و در جوزه کنند که مدرک علمیرا اقتضائی است و به ادراک فوق شد ادراک عقل را
عمرا هم اقتضائی است فی الواقع و نفس الامر بای الاقتضائی نسبتی است مثل عالم طفولیت و عالم رجولیت که بالیع و بصاحبت با
یکدیگر مدارزند فاستمع تلك المقالات ولله فیها تفهیم ما تفهم قال محمد باقر بالاقبیسة [illegible]

ایکه گفتی این جوابی شد ولیک — در نه بود فخر رازی بی دلیک — فرق ناکرده میان عقل و وهم — طعنه بر برهان مزن ای کج تفهم
هست در تحقیق برهان اوستاد — داده خاک فرقش بهت باد — در کتاب حق اولی الالباب بای — وان تدبر را که کردست آفرین
حیف آن جو ملک عقل مصدر — که بنزدیک ستیز زان بعقول — خارشهرت نیست جز در راه وهم — در خود بر ظن مشوای کج تفهم
ای بهیوده هم بیمار ابکی است — کج نظر پندار در این ره اعوج است — زا هم تشبیه فیاض مبین — بای استدلال کردم ابلهی
ای برهان آهنی خواهی براه — ار صراط المستقیم با کجول — بای استدلال خواهی آهنین — نحو تنتباه فی الدرق المبین
کردم از ابریز خالص ده قبس — تا که شد عقل مصفا مقتبس — عقل و روح و جان باهم یکه است — تا کتاب ده قبس بردا چشم
نسخه کردم فیض فیاض قدیم — تا شفا یابد از آن عقل سقیم — در کتاب ده قبس حق صبح و شام — عالم انوار عقل داللهم

لما رایت هذه الابیات ولقد کتبها خلف کتابه المسمی بالقبسات هیج الله غیرتی من تلك المخرفات

فقلت

غیرتم کو دایه تقاضا در خطاب — که نویسم ضد تیغی را جواب — حرف بو جهل را جوابی سدیم — لیک هست بر سری [illegible] مهتم
تا بجنبی حرف وا در این مقال — بعضی از مردم منفعته در جدال — گفته اولاد میان منکران — تحت بنده برای دیگران
قدر مولانا قمیع در نظر — لم تکن دیدی فهم بی بصر — قدر علم و فضل مولانا را — داند اهل صنعت المنادی با ثنوید
اهل کمال از جواب — کار بعد در نهج حق فصل الخطاب — ایکه طعنه میزنی بر مولوی — ایکه محروم ز فیض مثنوی — مثنوی دریای نور
جان بود — نظم آن پر لولو و مرجان بود — حد تو نیست تا بمعانی گفته — ای حموخرخره را نسفته — کمترین ز اسناد بنال قطب دین قائم
[illegible] ازرهای زمان کو جوابی — در بیانی همچو نور آفتاب — چونکه حق سبحانه باشد غیور — دوست دارد در طریق حق غیور
غیرت عزه ال اللهیع — مکن اشک لهی مراد در این بیان — روح مولانا که تا گوید جواب — از زبان فن های فصل الخطاب — ایکه طعنه
میزنی بر عارفان — نیستی از زمره آن قدسیان — نیست عارف نزد صاحب خرد — انکه نام عارف نزا بد برد — هر که در کار برد آن
حق است — کاینات کار اوخواه حق است — هر که مولا را بکار کور فهم — کور فهم است [illegible] از این وهم کو تو فهم شعر مولوی
لی نگاه طعنه مزار [illegible] اشتی

کرچه

کرچه مستنهای استدلال عقلی — مولوی در مثنوی کرده است نقل — لیک مقصود وی نه عقل کل — زانکه او با دلست در گل — بلکه مقصودش عقل جزوی مقرراست
زانکه او همین نور تو نفس است — عقل جزوی چون شوب از ذهنهاست — زان سبب مزموم نزد اوبیات — تو چه هستی هم چنین و هم حال — در کلامم خویش گفت این مقال
۲۲ از همه هم ما را کج است — کج نظر پندار در این ره اعوج است — پس چرا حق فاز نسبت راتو هم — دیده کشته حقه کور فهم — شنه گفته است قدر مولوی
پیش تو گیا نخوانده مثنوی — تو نخوانی مثنوی ای بی‌خبر — آن سخنها گفته جاهای دگر — همچنانکه کرده وصف صفیا — گفته در شان امام الاولیا
آفتاب بس فرا نقش نیست — مشرق آن غیر جان و عقل نیست — شمس در خارج اگر چه هست فرد — میتوان هم مثل آن تصویر کرد — شمس جان کو خارج آمد از اثیر
نبودش در ذهن و در خارج نظیر — همچو آن باشد که آن را شعله است — آن دیگر و همچو آن مشعله است — هر دو نور خود است آل هی رو — تابع خورشید آن بخود رد
مظهر حق است ذات پاک او — زان بگوچی راز دیگر کس مجو — عقل کل او است آن مرد کلاست — چی در کرسی را هر آن کو جدا است — عقلهای خلق عکس عقل او
عقل آن منزه است عقل ختم تو — عقل عقلند اولیا و عقلها — بر مثال اشتران تا انتها — تا چه عقلها است در سودای عقل — تا به پایان است آن دری عقل
این تفاوت عقلها نیک دان — در مراتب از زمین تا آسمان — هست عقلی همچو قرص آفتاب — هست عقلی کمتر از ذره شهاب — هست عقلی چون چراغ سرخوش
هست عقلی همچو شعله آتش — عقل کل نفر و عقل جزوی تو است — معده حیوان همیشه پوست جو — زانکه قشر عقل صد برهان دهد — عقل کل کی گام بی ایقان نهد
عقل جزوی گاه جنبش گه سکون — عقل کل فارغ از ریب المنون — عقل جزوی آفتی و هم است و ظن — زانکه در ظلمات شد او را وطن — عقل جزوی عقل را بدنام کرد
کام دنیا مرد را ناکام کرد — زانکه او با شهوت است ای بوالحال — انکه شهوت می‌تند عقلی خورد — اخنک انکس [illegible] عقلش نر بود — نفس زشتش ماده مضطر بود
وای بر عقلی که آن ماده بود — نفس زشتش نر و آماده بود — لاجرم مغلوب باشد عقل او — جز سوی خسران نباشد نقل او — عقل را اندیشه یوم الدین بود
ای خوشا او [illegible] عقل باشد در صفاتها فقط — وهم باشد در خطا و در غلط — عقل ایمانی چو شحنه عادل است — پاسبان و حاکم شهر دل است
شهر دل از آن شود [illegible] — همچنان [illegible] — نور عشق و عقل کا مخصوص است — که محقق را در این معنی شک است — هر چه گویم عشق را شرح و بیان
چون بعشق آیم خجل باشم از آن — [illegible] عشق تابک [illegible] — لاجرم او را ضد الوالد [illegible] — منتهی در عشق چون او بود فرد — پس مرا او را ز [illegible] کرد
عقل در شرحش چو خر در گل بخفت — شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت — آفتاب آمد دلیل آفتاب — گر دلیلت باید از وی رو متاب — از وی ار سایه نشانی میدهد
شمس هر دم نور جانی میدهد — عقل جزوی ناقص است و ابتر است — که جمال عشق را آن در خور است — عقل جزوی را وزیر خود مگیر — عقل کل را ساز سلطان وزیر
جزو را از کل آن کامل شود — [illegible] کلی بر نفس تو [illegible] شود — غیر این عقل تو حق را عقلها است — که بدان تدبیر اسباب سماست — گر بیاز عقل در عشق [illegible]
عشر امثالش دهد یا هفتصد — زان زنان مصر جامی خورده اند — دستها را شرحه شرحه کرده اند — آن زنان چون عقلها در جستجو — بر براق عشق یوسف تاختند
[illegible] جمال — ای کم از زن شو فدای آن جمال — بر تو خوانم فی بیتی از مثنوی — تا جواب بشنوی از مولوی — گرچه ذم عقلها بنموده است
لیک مقصودش نه عقل کامل است — [illegible] عقل کل است — بلکه نفی عقل جزوی فلسفی است — چونکه عقل فیلسوفی [illegible] — [illegible] ار سطو در [illegible]
ترجمه قرآن کتاب مثنوی است — معنی قرآن کلام مولوی است — او به از ترجمه قرآن را — معنی [illegible] برهان را — گو بیا گر خوانده‌ای مثنوی
گفته [illegible] از حال سعید — با ادب گفت شیخ با عارفان — بر تقاضا نیفت [illegible] جان — ار چه [illegible] ز نقول [illegible] گوه [illegible] عارفان [illegible] صف

فلسفی را از اولو الالباب بود که نقیض هر سخنهای نمود که اولو الالباب دارد هم خلاف هست فرمانش [illegible] که نتیجه در میان [illegible]

قصه فلسفی است وصف کور کش هست نام فیلسوفان بیشمار در کلام آن بزرگان گوشدار شیخ عطار از [illegible] فال آنچنان فرموده بشنو این مثال

کی شناسی دولت روحانیان در میان حکمت یونانیان تا از آن حکمت نگردی فرد تو کی شوی در حکمت دین مرد تو هر که نام این برد در راه عشق

نیست در دیوان دین آگاه عشق کاف کفر اینجا بحق المعرفه هست بس بهتر ز فای فلسفه زانکه گر پرده شود از کفر باز میتوانی کردن از [illegible] احتراز

لیک این علم لجاج چون ره زند بیشتر بر مردم آگه زند شمع دین چون حکمت یونان بود شمع دین را ز آن علم تاوان بود حکمت [illegible] است [illegible]

خاک یونان بر فرق [illegible] بر در دین [illegible] فلسفی را [illegible] بنمصه است تا تو باشی در حجاب بوالبشر [illegible] در [illegible] نگذرد

دانه آن کس [illegible] محرم است زیرکی از ابلیس و عشق از آدم است زیرکی [illegible] ساحل [illegible] عشق [illegible] عقل را [illegible] عشق [illegible]

عشق [illegible] عقل [illegible] است عقل [illegible] مصطفی [illegible] عقل در عشق [illegible] عقل [illegible]

زیرکی خود [illegible] دست [illegible] زیرکی [illegible] زیرکی [illegible] نظر زیرکی [illegible] نیست [illegible]

زیرکی [illegible] بیشتر اصحاب جنت [illegible] تا ز شر فیلسوفی وا رهند فلسفی خود را از اندیشه بکشت گو بدو کاو را [illegible] است پشت

[illegible] آگه [illegible] ای [illegible] فکر [illegible] کشته [illegible] زیرکان [illegible]

[illegible] تبه عقل مغلفی [illegible] خیال تبه [illegible] نور جلال زاد [illegible] قلم زاد [illegible] انوار قدم

همچو صیادی که در [illegible] کام آهو دیده [illegible] کام آهو در [illegible] آهو [illegible] خویش [illegible]

[illegible] چون [illegible] تا [illegible] باز [illegible] نظم شیخ [illegible] در میان [illegible] فلسفی

[illegible] در صفت العرفه [illegible] یا [illegible] انا [illegible]

[illegible] ازل [illegible] رسم [illegible] آن [illegible]

علم رسمی [illegible] طبع را [illegible] هر [illegible] این کلام [illegible]

[illegible] حکمت یونانیان [illegible] دل [illegible]

دل [illegible] سرور [illegible]

[illegible] سینه را [illegible] دل [illegible] سینه [illegible]

هر که [illegible] علم [illegible]

کلی [illegible] فکر [illegible]

[illegible] فلسفی [illegible]

[illegible] ادب [illegible] دارم عجب ای [illegible] عجب تو چه دانی قدر مولانای روم

آن ای عقل [illegible] نور مولانا چو نور آفتاب نزد اصحاب بصیرت [illegible] نور او بالله [illegible]

نور او آیینه روح الله [illegible] مثنوی در شأن او [illegible] [illegible] نظم او از عقل [illegible]

نفی [illegible] کرده آن [illegible] معنی قرآن را آیه قد جاءکم برهان را [illegible] آن برهان [illegible]

غیر نور فیض شمس عقل [illegible] عقل تا همچو نور آفتاب روی [illegible] [illegible] فلسفی است

[illegible] این نور [illegible] عقل جزوی فلسفی [illegible] [illegible] خفاش [illegible] روز

همچو خفاش [illegible] [illegible] خورشید [illegible] [illegible] ظلمت [illegible]

تا شود از [illegible] چون [illegible] [illegible] فلسفی

[illegible] مطلق [illegible] آن [illegible]

[illegible] ذات [illegible] همچنانکه [illegible]

[illegible] فلسفی خود را از اندیشه بکشت گو بدو کاو را [illegible] پشت [illegible] علم [illegible]

[illegible] تحقیقات [illegible] گر تو از آن لمعه خواهی [illegible] در میان نظم [illegible] فلسفی بسیار اندر [illegible]

در [illegible] [illegible] را [illegible] علم [illegible] طعنه [illegible]

که [illegible] چونکه [illegible] فیلسوفان [illegible] [illegible]

[illegible] چون [illegible] [illegible] علم [illegible] طعنه [illegible]

[illegible] هر که [illegible] طعنه زند [illegible]

هر که خواهد [illegible] چون [illegible] فیلسوفان [illegible] از مقام [illegible]

[illegible] ذره [illegible] [illegible] مثنوی [illegible]

[illegible] فلسفی [illegible] [illegible] خامه [illegible]

[illegible] موافقت [illegible] [illegible]

23

زانکه پای هیچ نیست در اقلیم کرامت — از غرور جاه و قرب پادشاه — طمطراق علم و فضل و دستگاه — [illegible]

پای چوبین فلسفه را آهنی — پای چوبی و آهنی از چه پا بود — این مراد از حق مولانا بود — پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود — توبه مولانا ز خوف صوفیا — از کرامات های اولیا — اولیا را بر کرامت [illegible]

همچو شیر معرکه روبه کنند — [illegible] — آهنی های [illegible] — این تفاوت [illegible]

گر کنی تشنیع خود اکنون روا — راه خام فلسفی [illegible] — [illegible] — جمع [illegible]

ای همچو صبح روی و شام سیاه — [illegible] — در طریق [illegible] — [illegible]

در طریق [illegible] فلسفه — [illegible] حکمت اصحاب فقر — نیست غیر از معنی الفقر فخر